



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# زندگانی

حضرت امام علی الرضا علیه السلام

رضا استادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# زندگانی حضرت علی الرضا علیه السلام

نویسنده:

رضا استادی

ناشر چاپی:

دفتر نشر برگزیده

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	زندگانی حضرت امام علی الرضا علیه‌السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	پیش‌گفتار
۷	ولادت، نام، لقب و کنیه امام علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام
۸	مختصری از مناقب و مکارم اخلاق حضرت رضا علیه‌السلام
۱۴	دلایل و معجزات حضرت رضا علیه‌السلام
۱۶	کلمات حکمت‌آمیز و اشعار حضرت رضا علیه‌السلام
۲۰	رفتن آن حضرت ( علیه‌السلام ) از مدینه به مرو
۲۵	اخبار حضرت رضا علیه‌السلام به شهادت خود
۲۸	چند نفر از اعظام اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام
۲۸	دعبل خزاعی
۲۸	حسن بن علی بن زیاد الوشاء بجلی کوفی
۲۹	حسن بن علی بن فضال
۳۰	حسن بن محبوب السراد ابوعلی بجلی کوفی
۳۰	زکریا بن ادم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی
۳۰	اشاره
۳۱	قبر زکریا بن ادم
۳۲	صفوان بن یحیی ابومحمد بجلی کوفی بیاع سابری
۳۲	محمد بن اسماعیل بن بزیع ابوجعفر
۳۳	پاورقی
۳۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## زندگانی حضرت امام علی الرضا علیه السلام

### مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی حضرت علی الرضا علیه السلام: گزیده‌ای از منتهی الامال محدث قمی (ره) / به کوشش استادی، رضا، - ۱۳۱۶.

مشخصات نشر: قم: دفتر نشر برگزیده، انتشارات، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۷۲

شابک: ۹۶۴-۵۹۷۱-۷۵-۶۳۰۰۰-۶۳۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۵۹۷۱-۷۵-۶۳۰۰۰-۶۳۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۵۹۷۱-۷۵-۶۳۰۰۰-۶۳۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: این کتاب برگزیده و متن ساده شده کتاب "منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال" تألیف عباس قمی است

یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۳۰۰۰: ۱۳۸۲ ریال

یادداشت: عنوان روی جلد: زندگانی امام رضا علیه السلام.

یادداشت: عنوان دیگر: زندگانی حضرت امام علی الرضا علیه السلام.

عنوان روی جلد: زندگانی امام رضا علیه السلام.

عنوان دیگر: زندگانی حضرت امام علی الرضا علیه السلام.

عنوان دیگر: گزیده‌ای از منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال. محدث قمی (ره)

عنوان دیگر: گزیده‌ای از منتهی الامال محدث قمی (ره)

عنوان دیگر: منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال. برگزیده

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۳ - ۱۵۳ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۳ق

شناسه افزوده: قمی، عباس، ۱۳۱۹ - ۱۲۵۴. منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال. برگزیده

رده بندی کنگره: BP۴۷/الف۵۳ز۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۳۲۳۶

### پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آل الطاهرين.

از کارهایی که میان مؤلفان و مصنفان - با اهدافی که در جای خود یاد شده - معمول بوده، تلخیص برخی از کتابها است.

کتاب شریف منتهی الامال تألیف مرحوم محدث قمی از بهترین و معتبرترین کتابهایی است که در شرح حال چهارده معصوم علیه السلام نگاشته شده، و از روزگار تألیف تاکنون بارها به صورت‌های مختلف چاپ شده، و اهل منبر از آن بسیار استفاده کرده و می‌کنند.

اما به جهت مفصل بودن و نیز شرایط خاصی که این کتاب داشت شاید کمتر مورد استفاده عموم بود از این رو اینجانب به خاطر

اینکه همه طبقات بتوانند بهتر و بیشتر از این اثر گرانقدر بهره‌مند شوند به فکر افتادم که آن را بدون هیچ دخل و تصرف محتوایی تلخیص نموده و این کارها را انجام دهم:

۱ - حذف بخش‌هایی از مطالب کتاب به طوری که به بیان اصل مطلب ضرر نرساند.

[صفحه ۸]

۲ - حذف برخی مطالب متفرقه و یا غیر لازم.

۳ - حذف برخی مطالب سؤال انگیز، که پاسخش برای خوانندگان غیر اهل علم روشن نیست.

۴ - گذراندن سه نقطه در جاهایی که بخش‌هایی از برخی روایات و منقولات، حذف شده، تا معلوم باشد آن روایت تتمه‌ای داشته است.

۵ - اضافه کردن برخی عناوین و تیتراژها.

۶ - افزودن ترجمه برخی واژه‌ها میان دو پراکنش ().

۷ - تکمیل برخی جمله بندی‌ها با قرار دادن مثلاً فعل و فاعل را در جای خود.

۸ - مبدل کردن برخی از واژه‌ها به ترجمه فارسی و یا واژه‌ای روشن‌تر.

۹ - مشخص کردن عبارات عربی و اعراب گذاری آن‌ها.

۱۰ - زیر و زبر گذاردن روی برخی واژه‌ها.

اکنون که این کار به صورتی که ملاحظه می‌فرمایید انجام شده، امید است این گزیده مانند اصل آن همواره مورد استفاده دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گیرد روح مرحوم مؤلف از این کار ناخشنود نباشد.

این گزیده، مانند اصل آن، چهارده بخش دارد، و کتابی که در دست شما است، یک بخش از آن می‌باشد.

قم - رضا استادی

۱۳۷۹ ش

[صفحه ۹]

### ولادت، نام، لقب و کنیه امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام

بدان که در تاریخ ولادت آن جناب اختلاف است و اشهر آن است که در یازدهم ذی‌القعدة سال صد و چهل و هشت در مدینه مشرفه متولد شده و بعضی یازدهم ذی‌الحجه سال صد و پنجاه و سه گفته‌اند که بعد از وفات حضرت صادق علیه‌السلام بوده به پنج سال، و موافق روایت اول که اشهر است ولادت آن حضرت بعد از وفات حضرت صادق علیه‌السلام بوده به ایام قلیلی و حضرت صادق علیه‌السلام آرزو داشت که آن جناب را درک کند چه آن که از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت شده که می‌فرمود: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه‌السلام که مکرر به من می‌فرمود که عالم ال محمد علیه‌السلام در صلب تو است و کاشکی من او را درک می‌کردم پس به درستی او همانم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است.

علامه مجلسی رحمه الله در «جلاء العیون» در احوال امام رضا علیه‌السلام

[صفحه ۱۰]

فرموده: اسم شریف آن حضرت علی و کنیه آن حضرت ابوالحسن و مشهورترین القاب آن حضرت، رضا است، و صابر و فاضل و رضی ... نیز می‌گفتند.

و ایضا به سند معتبر از سلیمان بن حفص روایت کرده است که حضرت امام موسی علیه‌السلام پیوسته فرزند پسندیده خود را رضا

مینامید و می فرمود که بخوانید فرزند مرا رضا و گفتم به فرزند خود رضا، و چون با آن حضرت خطاب می کرد آن حضرت را ابوالحسن مینامید.

پدر آن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و مادر آن حضرت ام ولدی بود که او را تکتم و نجمه [و طاهره و اروی و سکن و سمانه و ام البنین می نامیدند، و بعضی خیزران و صقر و شقراء نیز گفته‌اند.

و ابن بابویه به سند معتبر از علی بن میثم روایت کرده است که حمیده مادر امام موسی علیه السلام کنیزی خرید و او را تکتم مسمی گردانید، و آن جاریه سعادت مند بهترین زنان بود در عقل و دین و حیا، و خاتون خود حمیده را بسیار تعظیم می نمود، و از روزی که او را خرید هرگز نزد او نمی نشست برای تعظیم و اجلال او پس حمیده روزی به حضرت امام موسی علیه السلام گفت: ای فرزند گرامی، تکتم جاریه‌ای است که من از او بهتر ندیده‌ام در زیرکی و محاسن اخلاق، و می دانم هر نسلی که از او به وجود آید پاکیزه و مطهر خواهد بود، و او را به تو می بخشم و از تو التماس می کنم که رعایت حرمت او بنمایی چون حضرت امام رضا علیه السلام از او به وجود آمد

[صفحه ۱۱]

او را به طاهره مسمی گردانید.

چون حضرت امام رضا علیه السلام شیر بسیار می آشامید، روزی طاهره گفت که مرضه دیگر بهم رسانند که مرا یاری کند؛ گفتند: مگر شیر تو کمی می کند؟ گفت: دروغ نمی توانم گفت به خدا سوگند که شیر من کم نیست و لکن نوافل و اورادی که پیشتر داشتم به آنها عادت کرده بودم به سبب شیر دادن کم شده است و به این سبب معاون می خواهم که اوراد خود را ترک ننمایم. و به سند معتبر دیگر روایت کرده است چون حمیده، نجمه مادر امام رضا علیه السلام را خرید شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم را در خواب دید و آن حضرت به او گفت که ای حمیده، نجمه را به فرزند خود موسی تملیک نما که از او فرزندی به هم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد و به این سبب حمیده نجمه را به آن حضرت بخشید و او باکره بود.

نقش خاتم (انگشتر) آن حضرت «ما شاء الله لا قوة الا بالله»، و به روایتی دیگر «حسبی الله» بوده.

مؤلف گوید: که این دو روایت منافات با هم ندارد زیرا که آن حضرت را دو انگشتر بوده یکی از خودش و دیگری از پدرش به وی رسیده بود چنانچه شیخ کلینی روایت کرده از موسی بن عبدالرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام از نقش انگشترش و انگشتر پدرش، فرمود:

[صفحه ۱۲]

نقش انگشتر من «ما شاء الله لا قوة الا بالله» است و نقش انگشتر پدرم «حسبی الله» است، و این انگشتر همان است که من در انگشتم می کنم.

[صفحه ۱۳]

### مختصری از مناقب و مکارم اخلاق حضرت رضا علیه السلام

شیخ طبرسی روایت کرده از ابوالصلت هروی که گفت: ندیدم عالم تری از علی بن موسی الرضا علیه السلام و ندیدم او را عالمی مگر آن که شهادت داد به مثل آنچه من شهادت داده‌ام، و به تحقیق که جمع کرد مأمون در مجلسهای متعدده جماعتی از علماء ادیان و فقهاء و متکلمین را تا با آن حضرت مناظره و تکلم کنند و آن حضرت بر تمام ایشان غلبه کرد و همگی اقرار کردند بر فضیلت او و قصور خودشان. و شنیدم از آن حضرت که می فرمود می نشستم در روضه‌ی منوره (حرم رسول خدا) و علماء در مدینه بسیار بودند و هرگاه از مسأله‌ای عاجز می شدند جمیعا به من رجوع می دادند و مسائل مشکله خود را برای من می فرستادند و من



جواب می‌گفتم.

ابوالصلت گفت و حدیث کرد مرا محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرش که می‌گفت پدرم موسی بن جعفر علیه‌السلام به پسران خود می‌فرمود که: ای اولاد من، برادر شما علی بن موسی علیه‌السلام عالم آل محمد است از او

[صفحه ۱۴]

سؤال کنید معالم دین خود را و حفظ کنید فرمایشات او را همانا من شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که مکرر به من می‌گفت که عالم آل محمد علیهم‌السلام در صلب تو است وای کاش من او را درک می‌کردم همانا او همانم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. شیخ صدوق روایت کرده از ابراهیم بن العباس که گفت: هرگز ندیدم که حضرت ابوالحسن الرضا علیه‌السلام کسی را به کلام خویش جفا کند و ندیدم که هرگز کلام کسی را قطع کند یعنی در میان سخن او سخنی گوید تا فارغ شود از کلام خود، و رد نکرد حاجت احدی را که مقذور او بود برآورد، و هیچ‌گاه در حضور کسی که با او نشسته بود پا دراز نفرمود، و در مجلس مقابل جلیس خود تکیه نمی‌فرمود، و هیچ وقتی ندیدم او را که به یکی از موالی و غلامان خود بد گوید و فحش دهد، و هیچ‌گاه ندیدم که در خنده خود قهقهه کند بلکه خنده او تبسم بود، و چون خلوت می‌فرمود و سفره طعام نزد او می‌نهادند ممالیک خود را تمام سر سفره می‌طلیید حتی دربان و میر آخور او، و با آنها طعام میل می‌فرمود و عادت آن جناب آن بود که شب‌ها کم می‌خوابید و بیشتر شب‌ها را از اول شب تا به صبح بیدار بود، و روزه بسیار می‌گرفت و روزه سه روز از هر ماه که پنج‌شنبه‌ی اول ماه و پنج‌شنبه‌ی آخر ماه و چهارشنبه‌ی میان ماه باشد از او فوت نشد و می‌فرمود روزه این سه روز مقابل روزه دهر است، و آن حضرت بسیار احسان می‌کرد و صدقه می‌داد در پنهانی و بیشتر صدقات او در شبهای تار بود، پس اگر کسی گمان کند که مثل آن حضرت را در فضل دیده است پس تصدیق نکنید او را.

و از محمد بن ابی‌عباد منقول است که حضرت امام رضا علیه‌السلام در

[صفحه ۱۵]

تابستان‌ها بر روی حصیر می‌نشستند و در زمستان بر روی پلاس، و جامه‌های غلیظ و درشت می‌پوشیدند و چون برای مردم بیرون می‌آمدند زینت می‌فرمودند.

شیخ اجل احمد بن محمد برقی از پدرش از معمر بن خلاد روایت کرده است که هرگاه حضرت امام رضا علیه‌السلام طعام میل می‌کرد کاسه بزرگی نزدیک سفره خود می‌گذاشت و از هر طعامی که در سفره بود از بهترین مواضع آن مقداری برمی‌داشت و در آن کاسه می‌گذاشت پس امر می‌کرد که بر مساکین پخش کنند آن وقت تلاوت می‌کرد آیه‌ی (فلا اقتحم العقبة) (سوره بلد) را، حاصل این آیه‌ی شریفه و آیات بعد از آن که اصحاب میمنه و اهل بهشت در عقبه یعنی امر سخت و مخالفت نفس داخل می‌شوند و آن عقبه آزاد کردن بنده‌ای است از رقیت یا طعام خوراندن است در روز گرسنگی به یتیمی که دارای قرابت و خویشی باشد یا مسکینی که از بیچارگی و فقر خاک‌نشین باشد، پس حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌فرمود که خداوند عزوجل دانا بود که هر انسانی قدرت آزاد کردن بنده ندارد پس قرار داد برای ایشان راهی به بهشت یعنی مقابل آزاد کردن بنده اطعام را قرار داد که هر شخصی بتواند به سبب آن راه بهشت گیرد و به بهشت رود.

و نیز [شیخ صدوق در عیون] از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس روایت کرده که گفت ندیدم هرگز حضرت امام رضا علیه‌السلام را که از او چیزی بپرسند و ندانند، و ندیدم از او داناتر به احوالی که در زمان پیش تا زمان او گذشته است و مأمون او را امتحان می‌نمود به هر سؤالی و او جواب می‌گفت و همه سخن او و جواب او و مثل‌ها که می‌آورد همه از قرآن منتزع بود و او

[صفحه ۱۶]

در هر سه روز قرآن را ختم می‌کرد و می‌گفت اگر خواهم، در کمتر از سه روز ختم کنم اما هرگز به آیه‌ای نمی‌گذرم مگر آن که

فکر می‌کنم در آن و تفکر می‌کنم که در چه چیز فرود آمده و در کدام وقت نازل شده از این روی به هر سه روز ختم می‌کنم. شیخ کلینی روایت کرده از الیسع بن حمزه قمی که گفت: من در مجلس حضرت امام رضا علیه‌السلام بودم سخن می‌گفتم با آن جناب و جمع شده بود نزد آن جناب اشخاص بسیار و سؤال می‌کردند از حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی [خراسانی] بلند قامت گندم‌گون پس گفت السلام علیک یا بن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من مردی می‌باشم از دوستان تو و دوستان پدران و اجداد تو علیهم‌السلام از حج بر گشته‌ام و گم کرده‌ام نفقه‌ام را و نیست با من چیزی که به سبب آن یک منزل (هشت فرسخ) خود را برسانم پس اگر فکری می‌کردید که مرا راه میانداختید به سوی شهرم و خداوند بر من نعمت داده (یعنی من در شهرم غنی و مال دارم) پس در وقتی که برسم به شهر خود تصدق می‌دهم از جانب شما به آن چیزی که عطا می‌فرمایی به من چون که من فقیر و مستحق صدقه نیستم، حضرت به او فرمود: بنشین خدا تو را رحمت کند و رو کرد به مردم و برای ایشان سخن گفت تا آن که پراکنده شدند و باقی ماند آن خراسانی و سلیمان جعفری و خثیمه و من، پس فرمود آیا رخصت می‌دهید مرا در دخول یعنی رفتن به حرم، پس سلیمان گفت خداوند کار تو را پیش آورد پس برخاست و داخل حجره شد و ساعتی ماند پس بیرون آمد و در را بست و بیرون آورد دست مبارک را از بالای در و فرمود: کجا است خراسانی؟ عرض کرد: حاضرم در اینجا. بگیر این دویست اشرفی را و استعانت

[صفحه ۱۷]

جوی به آن برای مخارج و کلفت‌های خود و متبرک شو به آن و صدقه مده آن را از جانب من و بیرون رو که من تو را نبینم و تو مرا نبینی! پس بیرون آمد، سلیمان گفت: فدای تو شوم عطای وافر دادی و رحم فرمودی پس چرا روی مبارک را از او پوشاندی؟ فرمود: از ترس آن که ببینم ذلت سؤال را در روی او به جهت حاجتش، آیا نشنیدی حدیث رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را که پنهان کننده نیکی معادل است با هفتاد حج یعنی عملش، و افشاء کننده بدی مخدول است و پوشاننده آن آمرزیده شده است، آیا نشنیدی کلام اول را: متی آته یوما اطالب حاجه رجعت الی اهلی و وجهی بمائه

حاصل مضمون آن است که ممدوح من کسی است که اگر روزی به جهت حاجتی نزد او روم برمی‌گردم به سوی اهل خود و آبروی من به جای خود باقی است، نحوی رفتار می‌کند که به مذلت سؤال گرفتار نمی‌شوم. مؤلف گوید: که ابن شهر آشوب در «مناقب» این روایت را نقل کرده پس از آن فرموده که آن حضرت علیه‌السلام در خراسان در یک روز عرفه تمام مال خود را بخشش کرد، فضل بن سهل گفت که این غرامت است. فرمود بلکه غنیمت است پس فرمود غرامت نشمر البته چیزی را که به آن طلب می‌کنی اجر و کرامت را. و بدان که توسل جستن به حضرت امام رضا علیه‌السلام برای سلامتی در سفر بر و بحر و رسیدن به وطن و خلاصی از اندوه و غم و غربت نافع است و حضرت صادق علیه‌السلام تعبیر فرموده از آن حضرت به دادرس امت، و در

[صفحه ۱۸]

زیارت آن حضرت است: السلام علی غوث اللهفان و من صارت به ارض خراسان، خراسان. سلام بر فریادرس بیچارگان و کسی که گردید به سبب او زمین خراسان محل خورشید. (حموی در کتاب «معجم» خراسان را به محل خورشید معنی کرده است).

ابن شهر آشوب روایت کرده از موسی بن سیار که گفت: من با حضرت امام رضا علیه‌السلام بودم و نزدیک شده بود آن حضرت به دیوارهای طوس که شنیدم صدای شیون و فغانی پس پی آن صدا رفتم ناگاه برخوردیم به جنازه‌ای چون نگاهم به جنازه افتاد

دیدم آقایم (امام رضا) پا از رکاب خالی کرد و از اسب پیاده شد و نزدیک جنازه رفت و او را بلند کرد پس خود را به آن جنازه چسبانید چنان که بره نوزاد، خود را به مادر چسباند. پس رو کرد به من و فرمود: ای موسی بن سیار هر که مشایعت کند جنازه دوستی از دوستان ما را از گناهان خود بیرون شود مانند روزی که از مادر متولد شده که هیچ گناهی بر او نیست؛ و چون جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند دیدم آقای خود امام رضا علیه السلام را به طرف میت رفت و مردم را کنار کرد تا خود را به جنازه رسانید پس دست خود را به سینه او نهاد و فرمود: ای فلان بن فلان بشارت باد تو را به بهشت بعد از این ساعت دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست. من عرض کردم: فدای تو شوم آیا می‌شناسی این شخص میت را و حال آن‌که به خدا سوگند که این بقعه زمین را تا به حال ندیده و نیامده بودید؟

فرمود: ای موسی آیا ندانستی که بر ما گروه ائمه عرضه می‌شود اعمال شیعیان ما در هر صبح و شام پس اگر تقصیری در اعمال ایشان دیدیم از خدا می‌خواهیم که

[صفحه ۱۹]

عفو کند از او و اگر کار خوب دیدیم از خدا مسألت می‌نمایم شکر، یعنی پاداش از برای او.

شیخ کلینی از سلیمان جعفری روایت کرده که گفت، من با حضرت امام رضا علیه السلام بودم در شغلی پس چون خواستم بروم به منزل فرمود برگرد با من و امشب نزد من بمان پس رفتم با آن حضرت پس داخل شد آن حضرت به خانه وقت غروب آفتاب پس نظر کرد به غلامان خود دید مشغول گل کاری می‌باشند برای ساختن آخیه (محلّی) برای ستوران یا غیر آن ناگاه دید مرد سیاهی را با ایشان که از ایشان نیست فرمود: چیست کار این مرد با شما؟ گفتند: کمک می‌کند ما را و ما چیزی به او می‌دهیم! فرمود: مزدش را گفتگو کرده‌اید؟ گفتند: نه، این مرد راضی می‌شود از ما به هر چه به او می‌دهیم. پس حضرت غضب کرد برای این کار غضب سختی، من گفتم: فدای تو شوم برای چه اذیت بر خودتان وارد می‌آورید؟ فرمود: من مکرر ایشان را از مثل این کار نهی کردم، و اینکه کسی با ایشان کاری بکند مگر مقاطعه کنند با او در مزدش، و بدان که نیست احدی که کار بکند برای تو بدون مقاطعه پس تو زیاد کنی برای آن کارش سه برابر مزدش را مگر آن که گمان می‌کند که تو کم دادی مزدش را، و اگر مقاطعه کردی با او پس بدهی به او مزدش را ستایش می‌کند تو را به آن که وفا کردی و اگر زیاد کردی بر مزدش یک حبه، می‌داند آن را و آن زیادتی را منظور دارد.

روایت شده از یاسر خادم که گفت: چون حضرت امام رضا علیه السلام خلوت می‌کرد جمع می‌کرد تمام حشم خود را از کوچک و بزرگ نزد خود و با ایشان سخن می‌گفت و انس می‌گرفت با ایشان و انس می‌داد ایشان را، و آن حضرت چنان بود که هر گاه می‌نشست بر سفره طعام نمی‌گذاشت کوچک

[صفحه ۲۰]

و بزرگی تا میر آخور و حجام را مگر آن‌که می‌نشانند او را با خودش سر سفره‌اش، و یاسر گفت که فرمود حضرت به ما اگر ایستادم بالای سر شما و شما غذا می‌خوردید بر نخیزید تا فارغ شوید و بسا می‌شد که آن حضرت بعضی از ماها را می‌خواند عرض می‌کردند که ایشان مشغول غذا خوردند می‌فرمود بگذارید ایشان را تا فارغ شوند.

شیخ کلینی روایت کرده از مردی از اهل بلخ که گفت: بودم با حضرت امام رضا علیه السلام در مسافرتش به خراسان پس روزی طلبید سفره طعام خود را و جمع کرد بر آن موالی خود را از سیاهان و غیر ایشان پس گفتم فدایت شوم کاش سفره طعام آنها را سوا می‌کردی، فرمود: ساکت باش همانا پروردگار ما تبارک و تعالی یکی است و مادر و پدر ما یکی است و جزاء به اعمال است.

مؤلف گوید: که این بود حال آن حضرت با فقراء و رعایا لکن وقتی فضل بن سهل ذوالریاستین بر آن حضرت وارد شد، یک ساعت ایستاد تا آن که حضرت سر به جانب او بلند کرد و فرمود: چه حاجت داری؟ عرض کرد که: ای آقای من این نوشته‌ای است

که امیرالمؤمنین یعنی مأمون برای من نوشته و اشاره کرد به کتاب حبوه که مأمون به او عطا کرده بود و در آن بود آنچه او خواسته بود از مال و املاک و سلطنت، و عرض کرد به آن حضرت که شما اولی می‌باشید از مأمون به عطا کردن به مثل آنچه او عطا کرده زیرا که شما ولیعهد مسلمین می‌باشید.

حضرت فرمود: بخوان آن را؛ و آن کتابی بود در جلد بزرگی پس پیوسته ایستاده بود و می‌خواند آن را پس چون فارغ شد از خواندن آن، حضرت

[صفحه ۲۱]

فرمود: یا فضل لک علینا هذا ما اتقیت الله عزوجل؛ یعنی ای فضل از برای تو است بر ما این نوشته مادامی که پرهیزی از مخالفت خداوند عزوجل. و حضرت به این یک کلمه محکم کاری او را درهم شکست و تاب آن را باز کرد. غرض آن است که حضرت اجازه نشستن به فضل نداد تا آن که بیرون رفت.

شیخ صدوق از جابر بن ابی الضحاک روایت کرده است که گفت مأمون مرا فرستاد تا حضرت امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو آورم و آن جناب را در شب و روز حفظ کنم تا به او برسانم. پس من در خدمت آن حضرت بودن از مدینه تا به مرو و به خدا سوگند که ندیدم مردی را مثل آن حضرت در تقوی و کثرت ذکر خدا در جمیع اوقات خود و شدت خوف از حق تعالی، و عادت آن جناب چنان بود که چون صبح می‌شد نماز صبح را ادا می‌کرد و بعد از سلام نماز، در مصلاهی خود می‌نشست و پیوسته تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می‌گفت و صلوات بر حضرت رسول و آل او می‌فرستاد تا آفتاب طلوع می‌کرد پس از آن به سجده می‌رفت و سجده را چندان طول می‌داد تا روز بلند می‌شد پس از آن سر از سجده برمی‌داشت و با مردم حدیث می‌کرد و ایشان را موعظه می‌فرمود تا نزدیک زوال آفتاب پس از آن وضوی خود را تجدید می‌نمود و به مصلاهی خود می‌رفت و چون زوال می‌شد برمی‌خاست و شش رکعت نافله ظهر می‌گذاشت و قرائت می‌کرد.

در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم و چهار رکعت دیگر بعد از حمد قل هو الله احد می‌خواند و در هر دو رکعتی سلام می‌داد و پیش از رکوع رکعت دوم بعد از قرائت، قنوت می‌خواند و

[صفحه ۲۲]

چون از این شش رکعت فارغ می‌شد برمی‌خاست و اذان نماز می‌گفت و دو رکعت دیگر نافله بعد از اذان به جای می‌آورد و پس از آن اقامه نماز می‌گفت و شروع به نماز ظهر می‌کرد و چون سلام نماز می‌داد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می‌گفت خدا را آنچه خواسته باشد پس سجده شکر به جا می‌آورد و در سجده صد مرتبه می‌گفت شکرالله پس سر برمی‌داشت و برمی‌خاست برای نافله عصر پس شش رکعت نماز نافله به جا می‌آورد و در هر رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله احد می‌خواند و در رکعت دوم هر دو رکعتی قنوت می‌خواند و سلام می‌گفت و چون فارغ می‌شد از این شش رکعت اذان نماز عصر می‌گفت پس دو رکعت دیگر نافله عصر را با قنوت به جا می‌آورد پس اقامه می‌گفت و شروع می‌کرد به نماز عصر و چون سلام می‌داد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می‌گفت حمدالله و چون روز به پایان می‌رسید و آفتاب غروب می‌کرد وضو می‌گرفت و اذان و اقامه می‌گفت و سه رکعت نماز مغرب را داد می‌کرد و در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت، قنوت می‌خواند و چون سلام نماز می‌داد از مصلاهی خود حرکت نمی‌کرد و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می‌گفت آنچه خدا خواسته باشد، پس سجده شکر به جا می‌آورد پس سر از سجده برمی‌داشت و با کسی تکلم نمی‌کرد تا برخیزد و چهار رکعت نماز نافله به دو سلام با قنوت به جا آورد و در رکعت اول از این چهار رکعت حمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم حمد و توحید می‌خواند و چون از این چهار رکعت فارغ می‌شد می‌نشست و تعقیب می‌خواند آنچه خدا خواسته باشد پس افطار می‌کرد

[صفحه ۲۳]

پس مکث می فرمود تا قریب ثلث شب، پس برمی خاست و چهار رکعت عشاء را به جا می آورد با قنوت در رکعت دوم، و بعد از سلام در مصلاهی خود می نشست و ذکر خدا به جا می آورد آنچه خدا خواسته باشد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت و بعد از تعقیب سجده شکر به جا می آورد. پس به رختخواب می رفت و چون ثلث آخر شب می شد از فراش خواب برمی خاست در حالی که مشغول بود به تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار پس مسواک می کرد و وضو می گرفت و مشغول هشت رکعت نماز نافله شب می شد بدین طریق که بعد از هر دو رکعتی سلام می داد و در رکعت اول در هر رکعت آن یک مرتبه حمد و سه مرتبه قل هو الله احد می خواند و بعد از این دو رکعت چهار رکعت نماز جعفر به جا می آورد و از نماز شب حساب می کرد و چون از این شش رکعت فارغ می شد دو رکعت دیگر را به جا می آورد در رکعت اول حمد و سوره تبارک و در رکعت دوم حمد و سوره هل اتی علی الانسان می خواند و چون سلام نماز می داد برمی خاست و دو رکعت نماز شفع به جا می آورد در هر رکعت بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد می خواند و در رکعت دوم قنوت می خواند و چون از نماز شفع فارغ می شد برمی خاست و یک رکعت نماز وتر را به جا می آورد و در این رکعت بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد و یک مرتبه قل اعوذ برب الفلق و یک مرتبه قل اعوذ برب الناس می خواند پس شروع می کرد به خواندن قنوت، و در قنوت می خواند: اللهم صل علی محمد و ال محمد اللهم اهدنا فی من هدیت و عافنا فی من عافیت و تولنا فی من تولیت و بارک لنا فی ما اعطیت و قنا شر ما قضیت فانک تقضی

[صفحه ۲۴]

و لا یقضی علیک انه لا یذل من والیت و لا یعز من عادیت تبارک ربنا و تعالیت.

پس هفتاد مرتبه می گفت استغفرالله و أسأله التوبه و چون سلام نماز می داد می نشست به جهت خواندن تعقیب و چون فجر نزدیک می شد برمی خاست برای دو رکعت نافله فجر و در رکعت اول حمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم حمد و توحید می خواند و چون فجر طلوع می کرد اذان و اقامه می گفت و دو رکعت فریضه صبح را به جا می آورد و چون سلام نماز می گفت تعقیب می خواند تا طلوع آفتاب پس دو سجده شکر به جا می آورد و چندان طول می داد تا روز بالا آید و عادت آن جناب آن بود که در جمیع نمازهای واجبه یومیه در رکعت اول حمد و سوره انا انزلناه و در رکعت دوم حمد و سوره قل هو الله احد می خواند مگر در نماز صبح جمعه و ظهر و عصر آن روز که در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت دوم حمد و سوره منافقین می خواند و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت اول حمد و جمعه و در رکعت دوم حمد و سبیح اسم ربک الاعلی می خواند و در نماز صبح دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول حمد و هل اتی علی الانسان و در دوم حمد و هل اتیک حدیث الغاشیه می خواند.

و به جهر و آشکارا می خواند قرائت نمازهای مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را و آهسته قرائت می کرد نمازهای ظهر و عصر را و در نمازهای چهار رکعتی در دو رکعت آخر سه مرتبه می خواند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در قنوت جمیع نمازهایش این دعا را می خواند: رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز

[صفحه ۲۵]

الاجل الاکرم.

و در هر بلدی که ده روز قصد اقامت می کرد روزها روزه می گرفت و چون شب داخل می شد ابتدا می کرد به نماز پیش از افطار و در بین راه که مقیم نبود نمازهای واجبی را دو رکعت دو رکعت بجا می آورد مگر مغرب را که همان سه رکعت را به جا می آورد و ترک نمی کرد نافله مغرب و نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت فجر را نه در سفر و نه در حضر اما نوافل روز (ظهر و عصر) را در سفر ترک می کرد و بعد از هر نماز شکسته که نماز ظهر و عصر و عشاء باشد سی مرتبه می گفت: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله و اکبر و می فرمود این به جهت تمامی نماز است. و در سفر هیچ روزه نمی گرفت و عادت آن جناب آن بود که در دعا کردن ابتداء می کرد به ذکر صلوات بر رسول و آل او علیهم السلام و بسیار می کرد این کار را در نماز و غیر نماز و شبها که در

فراش خوابیده بود تلاوت قرآن بسیار می نمود و هر گاه می گذشت به آیه‌ای که در آن ذکر بهشت یا آتش شده گریه می کرد و از حق تعالی سؤال بهشت می کرد و پناه می جست به خدا از آتش و در جمیع نمازهای شبانه روزی خود بسم الله را بلند می گفت و چون قل هو الله احد تلاوت می کرد آهسته بعد از این آیه می گفت الله احد و چون از آن سوره فارغ می شد سه مرتبه می گفت كذلك الله ربنا و چون می خواند قل یا ایها الکافرون آهسته در دل می گفت یا ایها الکافرون و چون از آن سوره فارغ می شد سه مرتبه می گفت ربی الله و دینی الاسلام و چون سوره والتین و الزیتون تلاوت می کرد بعد از فراغ می گفت بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سوره لا اقسام بیوم القیامه می خواند بعد از

[صفحه ۲۶]

فراغ می گفت سبحانک اللهم بلی و چون سوره جمعه قرائت می کرد بعد از قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجاره می گفت للذین اتقوا پس می گفت و الله خیر الرازقین و چون از سوره فاتحه فارغ می شد می گفت الحمد لله رب العالمین و چون می خواند سبح اسم ربک الاعلی آهسته می گفت سبحان ربی الاعلی و چون در قرآن یا ایها الذین آمنوا قرائت می کرد آهسته می گفت لبیک.

و در هیچ بلدی وارد نمی شد مگر اینکه مردم قصد خدمتش می نمودند و چون خدمتش شرفیاب می شدند از معالم دین خود می پرسیدند حضرت ایشان را جواب می فرمود و حدیث می کرد ایشان را احادیث بسیار مروی از پدرش از پدراننش از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس چون آن حضرت را به نزد مأمون بردم از من خبر حال آن حضرت را در بین راه پرسید من خبر دادم او را به آنچه از آن جناب مشاهده کرده بودم در اوقات شب و روز و در اوقات حرکت و اقامت آن حضرت، پس مأمون گفت بلی ای جابر علی ابن موسی بهترین اهل زمین و اعلم و اعبد ایشان است پس خبر مده مردم را به آنچه از آن جناب دیده‌ای به جهت آن که می خواهم ظاهر نشود فضل آن جناب مگر بر زبان من و به خدا استعانت می جویم بر این نیت که دارم که او را بلند کنم و قدر او را رفیع سازم.

[صفحه ۲۷]

### دلایل و معجزات حضرت رضا علیه السلام

در کتاب «عیون اخبار الرضا» از محمد بن داود روایت است که گفت: من و برادرم نزد حضرت رضا علیه السلام بودیم که کسی آمد و به او خبر داد که چانه‌ی محمد بن جعفر علیه السلام را بستند یعنی بمرد، پس آن حضرت برفت و ما همراه آن حضرت رفتیم دیدیم چانه‌اش را بسته‌اند و اسحاق بن جعفر علیه السلام و فرزندان او و جماعت آل ابوطالب می گریند حضرت ابوالحسن نزد سرش نشست و در رویش نظر کرد و تبسم نمود و اهل مجلس را بد آمد و بعضی گفتند این تبسم از راه شماتت بود به مردن عمویش. راوی گفت پس حضرت برخاست و بیرون آمد تا در مسجد نماز گزارد ما گفتیم فدای تو شویم از اینها شنیدیم درباره تو حرفی که ناخوش آمد ما را وقتی که تو تبسم نمودی، حضرت فرمود: من تعجب از گریه اسحاق کردم، و او به خدا پیش از محمد بمیرد و محمد بر او بگرید. راوی گوید پس محمد برخاست از بیماری و اسحاق بمرد.

[صفحه ۲۸]

و نیز از یحیی بن محمد جعفر علیه السلام روایت شده است که گفت پدرم سخت بیمار شد، امام رضا علیه السلام به عیادت او آمد و عمویم اسحاق نشسته بود و می گریست و سخت بر او جزع می کرد، یحیی گفت که حضرت ابوالحسن علیه السلام به من ملتفت شد و گفت: چرا عمویت می گرید؟ گفتم: می ترسد بر او از این حال که می بینی، فرمود که: غمگین مشو که اسحاق زود باشد که پیش از پدرت بمیرد. یحیی گفت که پدرم به شد و اسحاق بمرد.

روایت است از محمد بن حفص گفت: حدیث کرد مرا یکی از آزاد شدگان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که گفت من و

جماعتی در خدمت امام رضا علیه السلام بودیم در بیابانی پس سخت تشنه شدیم ما و چهارپایان ما به حدی که ترسیدیم بر خودمان که از تشنگی هلاک شویم پس حضرت یک جایی را وصف کرد و فرمود بیاید به آن موضع که آنجا آب می‌یابید، گفت به آن موضع آمدیم و آب یافتیم و چهارپایان را آب دادیم تا همه‌ی ما و هر که در آن قافله بود سیراب شدیم پس کوچ کردیم، پس حضرت ما را فرمود تا آن چشمه را بجوییم، جستیم و نیافتیم مگر پشک شتر و از چشمه اثری ندیدیم.

راوی گوید: این حکایت را پیش مردی از اولاد قنبر که به اعتقاد خود صد و بیست سال از عمرش گذشته بود مذکور داشتیم آن مرد قنبری هم این قصه را به همین شرح بگفت و گفت من هم در خدمت او بودم، و قنبری گفت در آن وقت امام علیه السلام به خراسان می‌رفت.

مؤلف گوید: که این آیت باهره از آن حضرت شبیه است به آنچه از

[صفحه ۲۹]

جدش امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شده از حدیث راهب کربلا و صخره، و این معجزه را عامه و خاصه نقل کرده‌اند و شعراء به شعر در آورده‌اند و کیفیت آن چنان است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت رفتن به صفین مرور فرمود به کربلا، فرمود به اصحابش آیا می‌دانید که کجا است اینجا، به خدا سوگند که اینجا مصرع حسین و اصحابش است، پس کمی رفتند تا رسیدند به صومعه راهبی در میان بیابان در حالی که تشنگی سخت به اصحاب آن حضرت عارض شده بود و آب ایشان تمام گشته بود و هر چه از یمین و یسار تفحص کرده بودند آب پیدا نکرده بودند، حضرت فرمود که ساکن این دیر را ندا کنید که نگاه کند، چون نگاه کرد، از او از مکان آب پرسیدند گفت مابین من و آب زیاده از دو فرسخ است و در این نزدیکی آب نیست و از برای من آب یک ماه را می‌آورند که به نحو تنگی با آن زندگانی می‌کنم و اگر نبود آن من هم از تشنگی هلاک می‌گشتم، حضرت فرمود به اصحاب خود: آیا شنیدید کلام راهب را؟ گفتند: بلی، آیا امر می‌فرمایی ما را تا قوه داریم به همان جایی که راهب اشاره می‌کند برویم و آب بیاوریم؟

فرمود: حاجتی به این نیست؛ پس گردن استر خود را برگردانید به سمت قبله و اشاره فرمود به یک جایی نزدیک دیر، فرمود بگشایید زمین این مکان را پس جماعتی با بیل خاک آن زمین را برداشتند ناگاه سنگی بزرگ ظاهر شد که می‌درخشید، گفتند یا امیرالمؤمنین اینجا سنگی است که بیل به آن کار نمی‌کند، فرمود: به درستی که این سنگ بر روی آن واقع است اگر از محل خود زایل شود خواهید یافت آب را؛ پس کوشش کردند در کندن سنگ و =

[صفحه ۳۰]

جمع شدند گروهی و قصد کردند که آن سنگ را حرکت دهند نتوانستند و سخت شد برایشان، حضرت چون این بدید از استر پیاده شد و آستین بالا زد انگشتان خود را گذاشت در زیر سنگ و حرکت داد سنگ را و کند آن را و افکند دور به مسافت ذراع بسیاری (چند متر)، پس چون سنگ برداشته شد ظاهر شد آب و آن جماعت مبادرت کردند به سوی آن و آشامیدند از آن، و بود [آن] آب از هر آبی که در سفرشان خورده بودند گوارتر و صافی‌تر.

پس فرمود از این آب توشه بردارید و سیراب شوید، هر چه خواستند آب آشامیدند و برداشتند پس امیرالمؤمنین علیه السلام آمد نزد آن سنگ و آن را به دست گرفت و به جای خود گذاشت و امر کرد که روی آن خاک ریختند و اثرش پنهان شد لکن هر یک از اصحاب آن حضرت مکان آب را می‌دانستند پس کمی رفتند حضرت فرمود: به حق من برگردید به موضع چشمه ببینید می‌توانید آن را پیدا کنید! مردم برگشتند و در تفحص چشمه برآمدند و هر چه کاوش کردند و ریگها را پس و پیش کردند چشمه آب را پیدا نکردند. راهب که آن چشمه آب را مشاهده کرد ندا کرد که ای مردم مرا پایین بیاورید پس به هر وسیله‌ای بود او را از دیرش پایین آوردند پس ایستاد مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام و گفت: ای مرد تو پیغمبر مرسلی؟ فرمود: نه. گفت: ملک مقربی؟ فرمود:

نه گفت: پس تو کیستی؟ فرمود: منم وصی رسول الله محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و سلم؛ پس راهب شهادت گفت و اسلام آورد و گفت: این دیر بنا شده در اینجا به جهت طلب کسی که بکند این سنگ را و بیرون آورد از زیر آن آب و عالمی (اشخاص فراوانی) چند قبل از

[صفحه ۳۱]

من گذشتند و به این سعادت نرسیدند و حق تعالی مرا روزی فرمود و ما می‌یابیم در کتابی از کتاب‌های خودمان و شنیدیم از علمای خودمان که در این گوشه زمین چشمه‌ای است که بر آن سنگی است که نمی‌شناسد مکان آن را مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر؛ پس راهب جزء لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گردید و در رکاب آن حضرت شهید شد پس حضرت متولی دفن او شد و بسیار برای او استغفار کرد.

قطب راوندی روایت کرده از ریان بن صلت گفت رفتم به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان و در دل خود گفتم که بخواهم از آن حضرت این دینارها که به نام آن حضرت سکه زده شده، پس چون بر آن حضرت وارد شدم فرمود به غلام خود که ابومحمد از این دینارها که اسم من بر آن است می‌خواهد بیاور سی عدد از آنها، غلام آورد، من گرفتم آنها را پس با خود گفتم که کاش مرا می‌پوشانید به بعضی از جامه‌های تن شریفش، چون این خیال در دل من گذشت آن حضرت رو کرد به غلام خود و فرمود که بشوید رخت‌های مرا و بیاورید همچنان که هست پس آوردند پیراهن و ازار و کفش آن حضرت را و به من دادند آنها را.

و ابن شهر آشوب روایت کرده از سلیمان جعفری که گفت در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در بستانی از آن حضرت ناگاه گنجشکی آمد مقابل آن حضرت بر زمین و شروع کرد به صیحه زدن و اضطراب کردن، حضرت به من فرمود: ای فلانی می‌دانی که این گنجشک چه می‌گوید؟ گفتم: نه، فرمود: می‌گوید که ماری می‌خواهد جوجه‌های مرا بخورد، پس بردار این عصا را

[صفحه ۳۲]

و داخل بیت شو بکش مار را! سلیمان گفت عصا بر دست گرفتم داخل بیت شدم دیدم ماری که در جولان (گردش و دور زدن) است پس کشتم آن را.

[صفحه ۳۳]

### کلمات حکمت آمیز و اشعار حضرت رضا علیه السلام

اول - قال علیه السلام: صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله؛

یعنی دوست هر مردی عقل او است و دشمن او نادانی او است.

دوم - قال علیه السلام: ان الله یبغض القیل و القال و اضاعه المال و کثره السؤال؛

یعنی فرمود: خداوند دشمن دارد قیل و قال را و ضایع کردن مال را و کثرت سؤال را.

مؤلف گوید: ظاهراً مراد از «قیل و قال» مرء و جدال مذموم است که در روایات نهی از آن وارد شده بلکه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول فرمودند: اول چیزی که نهی کرد مرا از آن پروردگار عزوجل، نهی کرد از پرستش بتان و شرب خمر و ملاحات با مردم. و ملاحات همان مجادله و مرء است.

[صفحه ۳۴]

و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود: چهار چیز است که می‌میراند دل را، گناه بالای گناه کردن و با زنان زیاد محادثه و



هم صحبتی کردن و ممارات احمق تو بگویی و او بگوید و آخرش برنگردد به خیر، و با مردگان مجالست کردن. عرض کردند: یا رسول الله مردگان کیانند؟ فرمود: کل غنی مترف؛ یعنی هر توانگری که [وا] گذاشته شده به خود هر چه خواهد بکند یا هر توانگری که به ناز و نعمت پروریده شده.

و نیز شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که: این خلقی که می بینید تمام اینها از ناس و مردم محسوب می شوند؟ فرمود: بینداز از مردم بودن آن کسی را که ترک کرده مسواک کردن را، و آن کسی را که چهار زانو می نشیند در جای تنگ، و کسی که داخل می شود در چیزی که مهم او نیست، و کسی که مرء و جدال می کند در چیزی که علم به آن ندارد، و کسی که سستی کند و بیماری به خود بیند بدون علتی (بیماری)، و کسی که موی خود را ژولیده گذارد بدون مصیبتی، و کسی که مخالفت کند با یاران خود در حق در حالی که آنها متفق شده باشند بر آن، و کسی که افتخار کند به پدران خود در حالی که خودش خالی است از کارهای خوب ایشان، پس او به منزله خدنگ است یعنی پوست خدنگ، و آن چوب درختی است محکم برای تیر خوب است پوست های آن را می کنند و دور می افکنند تا به جوهر و اصلش می رسد پس همچنان که پوست خدنگ را می کنند و دور می افکنند با آن مجاورت و نزدیکی به لب و اصل خود، همچنین کسی که خالی است از فضایل و کمالات پدران خود، او را دور می افکنند و اعتنا به آن نمی کنند.

[صفحه ۳۵]

و لقد احسن من قال: العاقل يفتخر بالهمم العالية لا بالرمم البالية.

کن ابن من شئت واكتسب ادبا

یغنیك محموده عن النسب

ان الفتی من یقولها انا ذا

لیس الفتی من یقول کان ابی

دانش طلب و بزرگی آموز

تا به نگرند روزت از روز

جایی که بزرگ بایدت بود

فرزندی کس نداردت سود

چون شیر به خود سپه شکن باش

فرزند خصال خویشان باش

سوم - فرمود: ما اهل بیتی می باشیم که وعده‌ای که به کسی داده‌ایم آن را دین خود می بینیم یعنی ملتزمیم که مانند دین آن را ادا کنیم همچنان که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین کرد.

چهارم - فرمود: بیاید بر مردم زمانی که عافیت در آن زمان ده جزء باشد، نه جزء آن در اعتزال و کناره گزیدن از مردم و یک جزء دیگر در سکوت باشد.

مؤلف گوید: که در زندگانی امام صادق علیه السلام در فصل کلمات آن حضرت آنچه شایسته اعتزال بود ذکر کردیم به آنجا رجوع شود، و برای این که این محل را خالی نگذاریم این چند شعر را که مناسب مقام است ذکر می نمایم:

نان جوین و خرقة پشمین و آب شور

سی پاره کلام و حدیث پیمبری

[صفحه ۳۶]

هم نسخه‌ای سه چار، ز علمی که نافع است  
 در دین، نه لغو بوعلی [۱] و ژاژ بحتری  
 زین مردمان که دیو از ایشان حذر کند  
 در گوشه‌ای نهان شده بنشسته چون پری  
 با یک دو آشنا که نیرزد به نیم جو  
 در پیش ملک همتشان ملک سنجری  
 این آن سعادت است که بر روی حسد برد  
 آب حیات و رونق ملک سکندری

پنجم - روایت شده که خدمت آن حضرت عرض شد که: چگونه صبح کردید؟ فرمود: صبح کردم به اجل منقوص یعنی مدت عمرم پیوسته در کم شدن است، و عمل محفوظ هر چه می‌کنم ثبت و حفظ می‌شود، و مرگ در گردن ما است و آتش پشت سر ما است و نمی‌دانم چه خواهد شد به ما.

ششم - فرمود: در بنی اسرائیل عابد، عابد نمی‌گشت مگر آن که ده سال سکوت کند، چون ده سال سکوت اختیار می‌کرد عابد می‌گشت.

مؤلف گوید: که روایات در مدح سکوت بسیار است و مقام را گنجایش نقل نیست و من در اینجا اکتفاء می‌کنم به این چند شهر که از امیر خسرو نقل شده:

[صفحه ۳۷]

سخن گرچه هر لحظه دلکش تر است  
 چه بینی خموشی از آن بهتر است  
 در فتنه بستن، دهان بستن است  
 که گیتی به نیک و بد آبتن است  
 پشیمان ز گفتار، دیدم بسی  
 پشیمان نگشت از خموشی کسی

هفتم - فرمود: هر که راضی شد از حق تعالی به روزی کم حق تعالی راضی می‌شود از او به عمل کم.

و روایت شده از احمد بن عمر بن ابی شعبه حلبی و حسین بن یزید معروف به نوفلی که وارد شدیم بر حضرت رضا علیه السلام پس گفتیم به آن حضرت که: ما بودیم در وسعت رزق و فراخی عیش، پس تغییر کرد حال ما بعض تغییرات یعنی فقیر شدیم، پس دعا کن که خدا برگرداند آن را به ما. فرمود: چه می‌خواهید بشوید آیا می‌خواهید پادشاهان باشید، آیا خوشحال می‌کند شما را که مانند طاهر و هرثمه [۲] باشید و لکن بوده باشید بر خلاف این عقیده و آئینی که بر آن می‌باشید؟!

گفتم: نه والله خوشحال نمی‌کند مرا آن که از برای من باشد دنیا و آنچه در آن است طلا و نقره و من برخلاف این حال باشم که هستم.

حضرت فرمود: حق تعالی می‌فرماید: (اعملوا ال داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور). (سوره سبأ، آیه ۱۳)

آنگاه فرمود: نیکو کن ظن خود را به خدا پس به درستی که هر کسی نیکو شد گمان او به خدا، بوده باشد خدا نزد گمان او، و کسی که راضی شد به قلیل از رزق،

[صفحه ۳۸]

قبول می‌فرماید حق تعالی از او قلیل از عمل را، و کسی که راضی شد به کم از حلال سبک می‌شود مؤونه ی او و سبز و تازه می‌باشند اهل او، و بینا می‌کند خداوند او را به درد دنیا و دواء آن، و بیرون برد او را از دنیا به سلامت به سوی دارالسلام. هشتم - شیخ صدوق به سند معتبر از ریان بن الصلت روایت کرده که گفت خواند حضرت امام رضا علیه السلام برای من این اشعار را که از جانب عبدالمطلب است:

يعيب الناس كلهم زمانا  
و ما لزماننا عيب سوانا  
نعيب زماننا والعيب فينا  
و لو نطق الزمان بنا هجانا  
و ان الذئب يترك لحم ذئب  
و ياكل بعضنا بعضا عيانا؛

یعنی تمام مردم، روزگار را عیب می‌کنند و حال آن که عیبی برای روزگار نیست سوای ما، حاصل آن که عیب روزگار ماییم اگر ما نبودیم روزگار عیب نداشت و قریب به همین است قول آن که گفته: آبادی بت خانه ز ویرانی ما است جمعیت کفر از پریشانی ما است اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ما است ما عیب می‌کنیم روزگار خود را و حال آن که عیب در ما است و اگر روزگار تکلم کردی ما را هجو نمودی، و همانا گرگ ترک می‌کند خوردن گوشت گرگ را و لکن بعض از ما می‌خورد بعضی دیگر را بالعیان. و در بعض کتابها این شعر نیز اضافه شده:

[صفحه ۳۹]

لبسنا للخداع مسوك ظبي  
فويل للغريب اذا اتانا؛

یعنی پوشیدیم برای گول زدن پوست آهو بر تن پس وای بر غریب هرگاه بیاید نزد ما. نهم - روایت شده که مأمون نوشت به آن حضرت که مرا موعظه کن، حضرت نوشت:

انك في دنيا لها مدة  
يقبل فيها عمل العامل  
اما ترى الموت محيطا بها  
يسلب منها امل الامل  
تعجل الذنب بما تشتهي  
و تأمل التوبة من قابل  
و الموت يأتي اهله بغته  
ماذاك فعل الحازم العاقل؛

یعنی به درستی که تو در دنیایی می‌باشی که از برای آن مدت و زمانی است که عمل عمل کننده در آن مدت مقبول می‌شود.

آیا نمی‌بینی که مرگ احاطه کرده است به آن و ربوده است از آن آرزوی آرزو کننده را. شتاب و تعجیل می‌کنی به گناه کردن به آنچه اشتها داری و آرزو می‌کنی توبه کردن را از سال آینده. و حال آنکه مرگ به ناگاه بر اهل خود وارد می‌شود، این نیست کار شخص هشیار و عاقل.

شیخ صدوق رحمه الله از ابراهیم بن عباس نقل کرده که حضرت امام رضا علیه السلام در بسیاری از اوقات این شعر را می‌خواند:

إذا كنت في خير فلا تغتر به

ولكن قل اللهم سلم و تمم؛

[صفحه ۴۰]

یعنی چون در خوبی و استراحت باشی به آن مغرور مشو لکن بگو خدایا این نعمت را از تغییر سالم دار و تمام کن آن را بر من. دهم - محمد بن یحیی بن ابی عباد از عموی خود روایت کرده که گفت: شنیدم من از حضرت رضا علیه السلام روزی که این شعر را خواند و کم بود آن حضرت شعر بخواند:

كلنا نأمل مدا في الاجل

و المنايا هن افات الامل

لا تغرنك اباطيل المنى

و الزم القصد ودع عنك العلل

انما الدنيا كظل زائل

حل فيها راكب ثم رحل؛

یعنی همه ما آرزو می‌کنیم که مدت عمرمان مدید شود و حال آن که مرگها آفت‌های آرزو است.

فریب ندهد تو را آرزوهای باطل و ملازم باش قصد و آهنگ نمودن را و بگذار از خود بهانه‌ها را.

این است و جز این نیست که دنیا مانند سایه‌ای است بر طرف شونده، که سواری در آن فرود آمد پس کوچ کرد.

[صفحه ۴۱]

### رفتن آن حضرت (علیه السلام) از مدینه به مرو

آنچه از روایات ظاهر می‌شود آن است که مأمون چون مستقر بر خلافت گشت و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید و ایالت عراق را به حسن بن سهل تفویض کرد و خود در شهر مرو اقامت نمود، و در اطراف ممالک حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافته بعضی از سادات به طمع خلافت پرچم مخالفت برافراشتند، چون خبر در مرو به مأمون رسید با فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود بعد از تدبیر و اندیشه بسیار، رای مأمون بر آن قرار گرفت که حضرت رضا علیه السلام را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا آن که سایر سادات به قدم اطاعت پیش آیند و دندان طمع از خلافت بردارند. پس رجاء ابن ابی الضحاک را با بعضی از مخصوصان خود به خدمت آن حضرت فرستاد به مدینه که آن جناب را به سفر خراسان ترغیب نمایند چون ایشان به خدمت آن حضرت رسیدند حضرت در اول حال امتناع بسیار نمود چون

[صفحه ۴۲]

مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آن سفر محنت اثر را به جبر اختیار نمود.

و شیخ صدوق رحمه الله از محول سجستانی روایت کرده که چون مأمون طلب کرد امام رضا علیه السلام را از مدینه به خراسان حضرت به جهت وداع با قبر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم داخل مسجد شد و مکرر با قبر آن حضرت وداع می‌کرد و بیرون

می‌آمد و برمی‌گشت نزد قبر، و در هر دفعه صدای مبارکش به گریه بلند بود؛ من نزدیک آن حضرت رفتم و سلام کردم بر آن جناب جواب داد، پس تهنیت گفتمش به آن سفر، فرمود مرا زیارت کن همانا من بیرون می‌شوم از جوار جدم و می‌میرم در غربت و دفن می‌شوم در پهلوی هارون.

و شیخ یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقق حلی در کتاب در النظم فرموده که روایت کردند جماعتی از اصحاب امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود زمانی که من می‌خواستم بیرون بیایم از مدینه به سوی خراسان جمع کردم عیال خود را و امر کردم ایشان را که بر من گریه کنند تا بشنوم گریه ایشان را، پس تقسیم کردم در بین ایشان دوازده هزار دینار و گفتم به ایشان که من بر نمی‌گردم به سوی عیالم هرگز، پس گرفتم ابوجعفر جواد را و بردم او را به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و گذاشتم دست او را بر کنار قبر و چسبانیدم او را به آن قبر شریف و خواستم حفظ او را به سبب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امر کردم جمیع و کیلان و حشم خود را به شنیدن و اطاعت فرمایش او و آن که مخالفت با او نمایند و فهمانیدم ایشان را که او قائم مقام من است.

جناب سید عبدالکریم بن طاووس که وفاتش در سنه ششصد و نود و سه

[صفحه ۴۳]

است در فرحة الغری روایت کرده: زمانی که مأمون حضرت امام رضا علیه السلام را طلبید از مدینه به خراسان، حضرت حرکت فرمود از مدینه به سوی بصره و به کوفه نرفت و از بصره توجه فرمود بر طریق کوفه به بغداد و از آنجا به قم و داخل قم شد، اهل قم به استقبال آن حضرت آمدند و با هم مخاصمه می‌کردند در باب ضیافت آن حضرت، و هر کدام میل داشتند که آن حضرت بر او وارد شود، آن جناب فرمود که شتر من مأمور است یعنی هر کجا او فرود آمد من آنجا وارد می‌شوم، پس آن شتر آمد تا در یک خانه خوابید و صاحب آن خانه در شب آن روز در خواب دیده بود که حضرت امام رضا علیه السلام فردا مهمان او خواهد بود پس چندی نگذشت که آن محل مقام رفیعی گشت و در زمان ما مدرسه معموره است.

و صاحب کشف الغمه و دیگران نقل کرده‌اند که چون حضرت امام رضا علیه السلام داخل نیشابور شد پس پیدا و آشکار گردید در بازار دو پیشوایی که حافظ احادیث نبوت بودند، ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی پس عرض کردند: به حق پدران پاکیزه و گذشتگان گرامی خود بنما به ما صورت مبارک خود را و روایت کن از برای ما حدیثی از پدران خود از جدت که ما تو را به آن حدیث یاد کنیم.

مردمان نیشابور گوش دادند که حضرت امام رضا علیه السلام حدیث بفرماید، حضرت املاء فرمود این حدیث را یعنی کلمه کلمه می‌فرمود و ابوزرعه و محمد بن اسلم کلمات آن حضرت را به مردم می‌رسانیدند و کشیده شد برای نوشتن این حدیث بیست و چهار هزار قلمدان به غیر از دواتها.

[صفحه ۴۴]

فرمود: حدیث کرد مرا پدرم حضرت موسی بن جعفر کاظم فرمود حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد صادق فرمود حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی باقر، فرمود حدیث کرد مرا علی بن الحسین زین العابدین فرمود حدیث کرد مرا پدرم حسین بن علی شهید زمین کربلاء فرمود حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در زمین کوفه فرمود حدیث فرمود مرا برادرم و پسر عموم محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم، فرمود حدیث کرد مرا جبرئیل گفت: شنیدم رب العزة سبحانه و تعالی می‌فرماید: کلمه لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی [۳].

یعنی کلمه لا اله الا الله حصار من است پس هر کس که بگوید آن را داخل در حصار من شده و کسی که داخل در حصار من شود ایمن از عذاب من خواهد بود. صدق الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسول الله و الائمه علیهم السلام.

و نیز شیخ صدوق روایت کرده که چون امام رضا علیه السلام داخل نیشابور شد در محله‌ای فرود آمد که او را فوزا می گفتند و آنجا حمامی بنا نمود و آن حمام امروز به گرمابه رضا علیه السلام معروف است، و آنجا چشمه‌ای بود که آبش [صفحه ۴۵]

کم شده بود کسی را واداشت که آب آن را بیرون آورد تا بسیار شد و از بیرون دروازه حوضی ساخت که چند پله پایین می رفت بر سر چشمه‌ای پس حضرت داخل در آن شد و غسل کرد و بیرون آمد و بر پشت آن نماز گزارد و مردم می آمدند به آن حوض و غسل می کردند و از آن می آشامیدند برای طلب برکت و بر پشت آن نماز می گزاردند و دعا می کردند و حاجت‌ها از خدا می خواستند و روا می شد و آن چشمه را امروز عین کهلان می نامند و مردم تا امروز به آن چشمه می آیند. مؤلف گوید: که ابن شهر آشوب نیز در «مناقب» این روایت را نقل فرموده و وجه تسمیه آن چشمه را به عین کهلان ذکر کرده آنگاه فرموده که آهویی به قصد آن حضرت آمد در آن جا پناه به حضرت گرفت.

و شیخ صدوق و ابن شهر آشوب از ابوالصلت روایت کرده اند که چون امام رضا علیه السلام به ده سرخ رسید در وقتی که به نزد مأمون می رفت گفتند: یابن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ظهر شده است نماز نمی کنید؟ پس فرود آمد و آب طلید، گفتند که آب همراه نداریم پس به دست مبارک خود زمین را کاوید آن قدر آب جوشید که آن حضرت و هر که با آن حضرت بود وضو ساختند و اثرش تا امروز باقی است، و چون به سناباد رسید پشت دست مبارک خود را گذاشت به کوهی که دیگها از آن میتراشند و گفت: خداوندا! نفع ببخش به این کوه و برکت ده در هر چه در ظرفی گذارند که از این کوه تراشند و فرمود که از برایش دیگها از سنگ تراشیدند و فرمود که طعام آن حضرت را نپزند مگر در آن دیگها و آن حضرت خفیف الأکل و کم غذا [صفحه ۴۶]

بوده. پس از آن روز مردم دیگها و ظرف‌ها از آن تراشیدند و برکت یافتند، پس حضرت داخل خانه حمید بن قحطبه طائی شد و داخل شد در قبه‌ای که قبر هارون در آنجا بود، پس به دست مبارک خود خطی در جانب قبر او کشید و فرمود که این تربت من است و من در اینجا مدفون خواهم گردید و بعد از این، حق تعالی این مکان را محل ورود شیعیان و دوستان من خواهد گردانید، به خدا سوگند که هر که از ایشان مرا در این مکان زیارت کند یا بر من سلام کند البته حق تعالی مغفرت و رحمت خود را به شفاعت ما اهل بیت برای او واجب گرداند، پس رو به قبله گردانید و چند رکعت نماز بجا آورد و دعای بسیار خواند چون فارغ شد به سجده رفت و سجده را طول داد؛ من شمردم پانصد تسبیح در سجده گفت پس سر برداشت و بیرون رفت.

چون حضرت امام رضا علیه السلام وارد مرو شد مأمون آن جناب را تبجیل و تکریم تمام نمود و خواص اولیاء و اصحاب خود را جمع نمود و گفت: ای مردمان من در آل عباس و آل علی علیه السلام تأمل کردم هیچ یک را افضل و احق به امر خلافت از علی بن موسی علیه السلام ندیدم سپس رو کرد به حضرت امام رضا علیه السلام و گفت: اراده کرده‌ام که خود را از خلافت خلع نمایم و به تو تفویض کنم! حضرت فرمود: اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده است جایز نیست که به دیگری بخشی و خود را از آن معزول کنی و اگر خلافت از تو نیست تو را اختیار آن نیست که به دیگری تفویض نمایی.

مأمون گفت: البته لازم است که این را قبول کنی! حضرت فرمود: من به

[صفحه ۴۷]

رضای خود هرگز قبول نخواهم نمود. و تا مدت دو ماه این سخن در میان بود چندان که مبالغه کرد حضرت چون غرض او را می دانست امتناع می فرمود.

چون مأمون از قبول خلافت آن حضرت مأیوس گردید گفت: هر گاه که خلافت را قبول نمی کنی پس ولایت عهد مرا قبول کن که بعد از من خلافت با تو باشد!

حضرت فرمود که: پدران بزرگواران من مرا خیر دادند از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که من پیش از تو از دنیا خواهم رفت و مرا به زهر ستم شهید خواهند کرد و بر من ملائکه آسمان و ملائکه زمین خواهند گریست و در زمین غربت در پهلوی هارون الرشید مدفون خواهم شد. مأمون از استماع این سخنان گریان شد و گفت: تا من زنده‌ام کی می‌تواند تو را به قتل رساند یا بدی نسبت به تو اندیشه نماید؟

حضرت فرمود: اگر خواهم می‌توانم گفت کی مرا شهید خواهد کرد.

مأمون گفت: غرض تو از این سخنان آن است که ولایت عهد مرا قبول نکنی تا مردم بگویند که تو ترک دنیا کرده‌ای!

حضرت فرمود: به خدا سوگند! از روزی که پروردگار من مرا خلق کرده است تا به حال دروغ نگفته‌ام و ترک دنیا برای دنیا نکرده‌ام و غرض تو را می‌دانم.

گفت: غرض من چیست؟

فرمود: غرض تو آن است که مردم بگویند که علی بن موسی الرضا علیه السلام ترک دنیا نکرده بود بلکه دنیا ترک او کرده بود اکنون که دنیا او را میسر شد برای طمع خلافت ولایت عهد را قبول کرد.

[صفحه ۴۸]

مأمون در غضب شد و گفت: پیوسته سخنان ناگوار در برابر من می‌گویی و از سطوت من ایمن شده‌ای، به خدا سوگند که اگر ولایت عهد مرا قبول نکنی گردنت را بزنم!

حضرت فرمود که: حق تعالی نفرموده است که من خود را به مهلکه اندازم هرگاه جبر می‌نمایی قبول می‌کنم به شرط آن که کسی را نصب نکنم و احدی را عزل ننمایم و رسمی را بر هم نزنم و احداث امری نکنم و از دور بر بساط خلافت نظر کنم. مأمون به این شرایط راضی شد، پس حضرت دست به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوند! تو می‌دانی که مرا اکراه نمودند به ضرورت، این امر را اختیار کردم پس مرا مؤاخذه مکن چنانچه مؤاخذه نکردی دو بنده و دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را در هنگامی که قبول کردند ولایت را از جانب پادشاه زمان خود، خداوند! عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نمی‌باشد مگر از جانب تو پس توفیق ده مرا که دین تو را برپا دارم و سنت پیغمبر تو را زنده دارم همانا تو نیکو مولایی و نیکو یآوری. پس محزون و گریان ولایت عهد را از مأمون قبول فرمود.

روز دیگر که روز ششم ماه مبارک رمضان بوده چنانچه ظاهر می‌شود از «تاریخ شرعی» شیخ مفید، مأمون مجلسی عظیم ترتیب داد و کرسی برای آن حضرت در پهلوی کرسی خود نهاد و وساده (پشتی) برای آن حضرت قرار داد و جمیع اکابر و اشراف و سادات و علماء را جمع کرد اول پسر خود عباس را امر کرد که با حضرت بیعت کرد بعد از آن سایر مردم بیعت کردند پس کیسه‌های زر آوردند و جوایز بسیار به مردم بخشید و خطباء و شعراء برخاستند و خطبه و قصائد غراء در شأن آن حضرت

[صفحه ۴۹]

خواندند و جائزه گرفتند و امر شد که در بالای مناره‌ها و منابر نام آن حضرت را بلند گردانند و دنانیر و دراهم را به نام نامی و لقب گرامی آن حضرت مزین گردانند، و در همان سال در مدینه بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خطبه خواندند و در دعا به حضرت امام رضا علیه السلام گفتند: ولی عهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

و روایت شده که چون نزدیک عید شد مأمون فرستاد خدمت آن حضرت که باید سوار شوید بروید به مصلی نماز عید بگذارید و خطبه بخوانید، حضرت پیغام فرستاد که می‌دانی من قبول ولایت عهد کردم به شرط آن که در این کارها مداخله نکنم مرا عفو کنید از نماز عید خواندن با مردم، مأمون پیغام داد که من می‌خواهم در این کار دل‌های مردم مطمئن شود به آن که تو ولیعهد منی و

بشناسند فضل تو را، حضرت قبول نکرد، پیوسته رسول (پیغام آور) مابین آن حضرت و مأمون رفت و آمد می‌کرد تا اینکه اصرار مردم در این کار بسیار شد، لاجرم حضرت پیغام فرستاد که اگر مرا عفو کنی بهتر است به سوی من و اگر عفو نمی‌کنی من می‌روم به نماز همان نحو که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رفتند، مأمون گفت برو به نماز به هر نحو که خواسته باشی، پس امر کرد سرهنگان و دربانان را و مردم را که اول صبح بر در خانه حضرت امام رضا علیه السلام حاضر شوند.

راوی گفت چون روز عید شد جمع شدند مردم برای آن حضرت در

[صفحه ۵۰]

راه‌ها و بام‌ها، و اجتماع کردند زنها و کودکان و نشستند در انتظار بیرون آمدن آن جناب و تمام سرهنگان و لشکر حاضر شدند بر در منزل آن حضرت در حالی که سوار بر ستوران خود بودند و ایستادند تا آفتاب طلوع کرد پس حضرت غسل کرد و پوشید جامه‌های خود را و عمامه سفیدی از پنبه بافته بر سر بست یک طرف آن را در میان سینه خود و طرف دیگرش را مابین دو کتف خود افکند و قدری هم بوی خوش به کار برد و عصایی بر دست گرفت و به موالی خود فرمود که شما نیز بکنید آنچه را که من کردم. پس بیرون آمدند ایشان در پیش روی آن حضرت و آن حضرت حرکت فرمود با پای برهنه و جامه را بالا زده تا نصف ساق و علیه ثياب مشمره پس کمی راه رفت آنگاه سر به سوی آسمان کرد و تکبیر گفتند پس رفتند تا در منزل، سرهنگان و لشکریان که آن حضرت را به این هیئت دیدند تمامی خود را از سواری‌های خود بر زمین افکندند و به کمال خفت و سختی کفش‌های خود را از پا بیرون می‌آوردند. و کان احسنهم حالا من کان معه سکین قطع بها شرابه جاجلیته. [۴].

یعنی و از همه بهتر حال آن که کسی بود که با خود کاردی داشت که بند کفش خود را برید و پای خود را بیرون آورد و پا برهنه شد.

راوی گفت حضرت امام رضا علیه السلام بر در منزل تکبیر گفت و مردم نیز با آن حضرت تکبیر گفتند، چنان به خیال ما آمد که آسمان و دیوارها با آن

[صفحه ۵۱]

حضرت تکبیر می‌گویند و مردم شروع کردند به گریستن و ضجه کشیدن از شنیدن تکبیر آن حضرت به حدی که شهر مرو از صدای گریه و شیون به لرزه در آمد، این خبر به مأمون رسید ترسید که اگر آن حضرت به این کیفیت به مصلی برسد مردم مفتون و شیفته او بشوند، نگذاشت آن حضرت برود بلکه فرستاد خدمت آن حضرت که ما شما را به زحمت و رنج در آوردیم بر گردید و خود را به مشقت نیفکنید، آن کس که هر سال نماز می‌خوانده همان بخواند، حضرت طلبید کفش خود را پوشید و سوار شد و برگشت و مختلف شد امر مردم در آن روز و منتظم نشد امر نمازشان به سبب این کار.

مؤلف گوید: اگر چه به حسب ظاهر مأمون در توقیر و تعظیم حضرت امام رضا علیه السلام می‌کوشید و احترام آن جناب را فرو گزار نمی‌کرد اما در باطن به طور شیطنت و نکری بر طریق نفاق با آن حضرت دشمنی می‌کرد و به حکم هم العدو فاحذرهم دشمن واقعی بلکه سخت‌ترین دشمنان او بود که به حسب ظاهر به طریق محبت و دوستی و خوش‌زبانی با آن حضرت رفتار می‌نمود اما در باطن مثل افعی و مار آن جناب را می‌گزید و پیوسته جرعه‌های زهر به کام آن بزرگوار میرسانید.

و پیوسته آن جناب از سوء معاشرت مأمون درد به دل نازنینش بود و به کس نمی‌توانست اظهار کند و آخر کار چندان به تنگ آمده بود که از خدا مرگ خود را می‌خواست چنانچه یاسر خادم گفته که در هر روز جمعه که آن حضرت از مسجد جامع مراجعت می‌فرمود به همان حالی که عرقدار

[صفحه ۵۲]



و غبار آلود بود دست‌ها را به درگاه الهی بلند می‌کرد و می‌گفت: الهی! اگر فرج و گشایش امر من در مرگ من است پس همین ساعت در مرگ من تعجیل فرما؛ و پیوسته در غم و غصه بود تا از دنیا رحلت فرمود.

و اگر شخص متفحص تأمل کند در وضع معاشرت و سلوک مأمون با آن حضرت تصدیق این مطلب را خواهد نمود، آیا عاقلی تصور می‌کند که مأمون دنیاپرست که به جهت طلب خلافت و ریاست امر کند برادرش محمد امین را در کمال سختی بکشد و سرش را برای او آوردند در صحن خانه خود او را بر چوبی نصب کند لشکر و عساکر خود را که هر کس برخیزد و بر این سر لعنت کند و جائزه خود بگیرد. آیا چنین کسی که این قدر طالب خلافت و ملک است امام رضا علیه‌السلام را از مدینه به مرو می‌طلبد و تا دو ماه اصرار می‌کند که من می‌خواهم خود را از خلافت خلع کنم و لباس خلافت را بر تو ببوشانم، آیا جز شیطنت و نکری نکته دیگری ملحوظ نظر او است؟ و حال آن که خلافت قره‌العین مأمون بوده، و در حق سلطنت گفته‌اند: الملک عقیم و برادرش امین، خوب او را شناخته بود چنان که گفت به احمد بن سلام هنگامی که او را دستگیر کرده بودند: آیا مأمون مرا می‌کشد؟ احمد گفت: تو را نخواهد کشت چه آن که علاقه رحم دل او را بر تو مهربان خواهد کرد.

امین گفت: هیئات الملک عقیم لا رحم له.

و با اینکه مأمون به حسب ظاهر احترام می‌کرد ابدا میل نداشت که از

[صفحه ۵۳]

حضرت رضا علیه‌السلام فضیلت و منقبتی ظاهر شود چنانچه از ملاحظه روایات رفتن آن حضرت به نماز عید و غیره این مطلب واضح و هویدا است و در ذیل حدیث رجاء بن ابی الضحاک است که چون او فضائل و عبادات حضرت امام رضا علیه‌السلام را برای مأمون نقل کرد مأمون گفت: خبر مده مردم را به اینها که گفتم، و برای مصلحت از روی شیطنت گفت به جهت آن که می‌خواهم فضائل آن جناب ظاهر نشود مگر بر زبان من، و در آخر امر چون دید که هر روز انوار علم و کمال و آثار رفعت و جلال آن حضرت بر مردم ظاهر می‌شود و محبت آن حضرت در دل‌های ایشان جا می‌کند آتش حسد در کانون سینه‌اش مشتعل شد و در مقام کشتن آن حضرت برآمد و آن حضرت را مسموم نمود.

چنانچه شیخ صدوق از احمد ابن علی روایت کرده است که گفت: از ابوالصلت هروی پرسیدم که چگونه مأمون راضی شد به قتل حضرت امام رضا علیه‌السلام با آن اکرام و محبتی که نسبت به او اظهار می‌کرد و او را ولیعهد گردانیده بود؟

ابوالصلت گفت: که مأمون برای آن، آن حضرت را گرامی می‌داشت که فضیلت و بزرگواری او را می‌دانست، و ولایت عهد را به او تفویض کرد برای آن که مردم آن حضرت را چنان بشناسند که راغب است در دنیا و محبت او از دل‌های مردم کم شود، چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد علمای جمیع فرق را از یهود و نصاری و مجوس و صابئان و براهمه و ملحدان و دهریان و علمای جمیع ملل و ادیان را جمع کرد که با آن حضرت

[صفحه ۵۴]

مباحثه و مناظره نمایند شاید که بر او غالب شوند و در آن جناب عجز و نقصی ظاهر شود و به این سبب اعتقاد مردم نسبت به آن حضرت سست شود که این تدبیر نیز برخلاف مقصود او نتیجه داد و همگی آنها مغلوب آن حضرت گردیدند و اقرار به فضیلت و جلالت آن جناب نمودند...

[صفحه ۵۵]

### اخبار حضرت رضا علیه‌السلام به شهادت خود

علامه‌ی مجلسی - رضوان الله علیه - در «جلاء العیون» نگاهشته: ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است مردی از اهل خراسان به

خدمت امام رضا علیه السلام آمد و گفت: حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم را در خواب دیدم که به من گفت چگونه خواهد بود حال شما اهل خراسان در وقتی که در زمین شما پاره‌ای از تن مرا مدفون سازند و بسپارند به شما امانت مرا و در زمین شما ستاره من پنهان گردد؟

حضرت فرمود که: منم آن که مدفون می‌شود در زمین شما و منم پاره تن پیغمبر شما و منم امانت آن حضرت و نجم فلک امامت و هدایت، هر که مرا زیارت کند و حق مرا شناسد و اطاعت مرا بر خود لازم داند من و پدران من شفیع او خواهیم بود در روز قیامت، و هر که ما شفیع او باشیم البته نجات می‌یابد هر چند بر او گناه جن و انس بوده باشد.

نیز به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت

[صفحه ۵۶]

رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که: پاره‌ای از تن من در زمین خراسان مدفون خواهد شد هر مؤمنی که او را زیارت کند البته بهشت او را واجب شود و بدنش بر آتش جهنم حرام گردد.

نیز به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: از پسر من موسی علیه السلام پسری به هم خواهد رسید که نامش موافق نام امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و او را به سوی خراسان برند و به زهر شهید کنند و در غربت او را مدفون سازند، هر که او را زیارت کند و به حق او عارف باشد حق تعالی به او عطا می‌کند مزد آنها که پیش از فتح مکه در راه خدا جان و مال خود را بذل کردند.

نیز به سند معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که آن جناب فرمود: مردی از فرزندان من در زمین خراسان به زهر ستم و عدوان شهید خواهد شد که نام او موافق نام من باشد و نام پدرش موافق نام موسی بن عمران باشد هر که او را در آن غربت زیارت کند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامزد اگر چه به عدد ستاره‌های آسمان و قطره‌های باران و برگ درختان باشد.

و نیز علامه مجلسی در دیگر کتب خود نقل کرده به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: زود باشد که کشته شوم به زهر با ظلم و ستم، و مدفون شوم در پهلوی هارون الرشید و بگرداند خدا تربت مرا محل تردد شیعیان و دوستان من، پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند واجب شود برای او که من او را زیارت کنم در روز قیامت. و سوگند می‌خورم به خدایی که محمد صلی الله علیه و اله و سلم را گرامی داشته است به پیغمبری و برگزیده است او را بر جمیع خلائق که هر از شما شیعیان نزد قبر من دو رکعت نماز کند البته مستحق شود آمرزش گناهان را از خداوند عالمیان در روز قیامت. و به حق آن خداوندی که ما را گرامی داشته است بعد از

[صفحه ۵۷]

محمد صلی الله علیه و اله و سلم و به امامت و مخصوص گردانیده است ما را به وصیت آن حضرت، سوگند می‌خورم که زیارت کنندگان قبر من گرامی‌تر از هر گروهی اند نزد خدا در روز قیامت، و هر مؤمنی که مرا زیارت کند پس بر روی او قطره‌ای از باران برسد البته حق تعالی جسد او را بر آتش حرام گرداند.

و شایسته است در اینجا به سه چیز اشاره شود:

اول - آن که اشهر در تاریخ شهادت حضرت رضا علیه السلام آن است که در ماه صفر سال دویست و سوم به سن پنجاه و پنج واقع شده ولیکن در روز آن اختلاف است، ابن اثیر و طبرسی و بعضی دیگر روز آخر ماه گفته‌اند و بعضی چهاردهم، و کفعمی هفدهم آن ماه، و صاحب کتاب «العدد» و صاحب «مسار الشیعه» در بیست و سوم ذی القعدة گفته‌اند، و آن روزی است که مستحب است زیارت آن حضرت از نزدیک و دور.

و شیخ طبرسی در «اعلام الوری» روایت کرده از امیه بن علی که گفت: من در مدینه بودم و پیوسته به خدمت حضرت امام محمد

تقی علیه السلام می‌رفتم در ایامی که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان بود و اهل بیت حضرت امام محمد تقی علیه السلام و عموهای پدرش می‌آمدند به خدمت آن حضرت و سلام می‌کردند بر آن حضرت و تعظیم و تکریم آن جناب می‌نمودند و پس روزی در خصوص ایشان کنیز خود را طلبید و فرمود که: بگو به ایشان یعنی به اهل خانه که مهیا و آماده شوند برای ماتم؛ پس چون متفرق شدند به هم گفتند: چرا نپرسیدیم از آن حضرت ماتم کی؟

چون فردا شد باز حضرت همان فرمایش را به آن کنیز فرمود، آن جماعت سؤال کردند که: مهیا شوند برای ماتم کی؟

[صفحه ۵۸]

فرمود: برای ماتم بهترین اهل زمین.

پس بعد از چند روز خبر رسید که حضرت امام رضا علیه السلام در آن روز که فرزند بزرگوارش امر به ماتم فرمود به عالم بقا رحلت کرده بود.

دوم - آن که علماء برای حضرت امام رضا علیه السلام فرزندی غیر از امام محمد تقی ذکر نکرده‌اند بلکه بعضی گفته‌اند که اولادش منحصر به آن حضرت بوده است.

شیخ مفید فرموده که حضرت امام رضا علیه السلام از دنیا رحلت فرمود و فرزندی نداشت که ما مطلع باشیم بر آن جز پسرش امام بعدش ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام و سن شریفش در روز وفات پدر بزرگوارش به هفت سال و چند ماه رسیده بود. و ابن شهر آشوب تصریح کرده که فرزند آن حضرت محمد امام است و بس.

ولکن علامه مجلسی در «بحار» از «قرب الأَسناد» نقل کرده: بزنی خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض می‌کند که چند سال است از شما می‌پرسم از خلیفه بعد از شما می‌فرمایید پسر و شما را فرزند نبود و خدا دو پسر به شما موهبت فرموده پس کدام یک از این دو پسر تو است ...

و ابن شهر آشوب در «مناقب» فرموده که اصل در مسجد زرد که در شهر مرو است آن است که حضرت اما رضا علیه السلام در آن نماز گزارده پس بنا شده مسجدی پس از آن دفن شده در آن پسر حضرت امام رضا علیه السلام، و کرامت‌هایی در آن نقل شده.

و نیز علامه مجلسی رحمه الله در «بحار» در باب حسن خلقی روایتی از «عیون

[صفحه ۵۹]

اخبار الرضا» نقل می‌کند ظاهرش آن است که امام رضا علیه السلام را دختری بود فاطمه نام که از پدر بزرگوارش حدیث روایت کرده و آن حدیث این است:

عن فاطمه بنت الرضا عن ابيها عن ابي جعفر ابن محمد عن ابيه و عمه زید عن ابيهما علی بن الحسين عن ابيه و عمه عن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال: من کف غضبه کف الله عنه عذابه و من حسن خلقه بلغه الله درجۃ الصائم القائم؛

یعنی فاطمه بنت رضا علیه السلام از پدران خود از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده که فرمود: هر که باز دارد غضب خود را باز دارد خداوند تعالی از او عذاب خود را و کسی که نیکو کند خلق خود را برساند خداوند تعالی او را به درجه کسی که روزه‌دار و قائم به عبادت باشد.

و نیز شیخ صدوق روایت کرده: مسندا عن فاطمه بنت علی بن موسی الرضا عن ابيها الرضا عن ابائه عن علی علیهم السلام قال: لا یحل لمسلم ان یروع مسلما. [۵].

و در کتب انساب نیز ذکر کرده‌اند که آن حضرت را دختری بوده فاطمه نام که زوجه محمد بن جعفر بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب برادر زاده ابوهاشم جعفری بوده و او مادر حسن بن محمد بن جعفر بن قاسم است و شبلیجی در «نور الأبصار»

کرامتی از این مخدره نقل کرده است. طالبین به آنجا رجوع فرمایند.

[صفحه ۶۰]

سوم - آن که شعراء برای حضرت امام رضا علیه السلام مرثیه بسیار گفته‌اند و علامه مجلسی رحمه الله در «بحار» بابی در مرثی آن جناب ایراد کرده است.

[صفحه ۶۱]

## چند نفر از اعظام اصحاب حضرت رضا علیه السلام

### دعبل خزاعی

دعبل مقامش در فضل و بلاغت و شعر و ادب بالاتر است از آن ذکر شود.

قاضی نور الله در «مجالس المؤمنین» فرموده احوال خجسته مآل او به تفصیل و اجمال در کتاب «کشف الغمه» و «عیون اخبار الرضا» و سایر کتب شیعه امامیه مذکور است.

ولادت دعبل در یال وفات حضرت صادق علیه السلام بوده و وفات کرد دعبل به شوش سال دویست و چهل و ششم.

ابوالفرج در «اغانی» گفته که دعبل بن علی از شیعه مشهورین به میل به علی علیه السلام است و قصیده «مدارس آیات» او از احسن شعرها است و برابری کرده در فخر بر تمام مدح‌هایی که گفته شده برای اهل بیت علیهم السلام پس ابوالفرج نقل کرده قصه ورود دعبل را بر حضرت امام رضا علیه السلام و صله دادن حضرت او را سی هزار درهم رضویه و خلعت دادن او را به جامه‌ای از جامه‌های خود.

[صفحه ۶۲]

و نیز نقل کرده که دعبل نوشت قصیده؛ «مدارس آیات» را به جامه و محرم شد در آن و امر کرد که آن را در کفنش گذارند و دعبل پیوسته خائف بود از خلفاء زمان خود و فراری و پنهان بود به واسطه هجوی که می‌گفت برای آنها و از زبان او می‌ترسیدند. و حکایت شده از دعبل که گفت: زمانی که فرار کرده بودم از خلیفه، شبی را در نیشابور بیتوته کردم تنها و عزم کردم که قصیده‌ای به جهت عبدالله بن طاهر بگویم در آن شب، همین که در فکر آن بودم شنیدم در حالی که در را بر روی خود بسته بودم که صدایی بلند شد السلام علیکم ... یرحمک الله بدنم به لرزه در آمد و حال عظیمی برای من روی نمود پس صاحب آن صدا به من گفت نترس عفاک الله به درستی که من مردی هستم از برادران تو از جن از ساکنین یمن، بر ما وارد شد آینده‌ای از اهل عراق و خواند برای ما قصیده «مدارس آیات» تو را پس من دوست داشتم که آن قصیده را از خودت بشنوم. دعبل گوید که من قصیده را خواندم برای او و او گریست چندان که افتاد بر زمین پس گفت: خدا تو را رحمت کند آیا حدیث نکنم برای تو حدیثی که زیاد کند در نیت تو و یاری کند تو را در تمسک به مذهب؟

گفتم: بلی حدیث کن.

گفت: مدتی بود می‌شنیدم ذکر جعفر بن محمد علیه السلام را پس رفتم به مدینه به خدمتش، شنیدم که فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش اینکه رسول خدا صلی الله علیه واله و سلم فرمود: علی و شیعه هم الفاترون؛ علی و شیعه او فیروز و رستگارانند. پس وداع کرد با من و خواست برود من گفتم خدا تو را رحمت کند خبر ده مرا به اسم خود، گفت: منم ظبیان بن عامر.

[صفحه ۶۳]

### حسن بن علی بن زیاد الوشاء بجلی کوفی

از وجوه طایفه از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است و پسر دختر الیاس صیرفی است که از شیوخ اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده و از جد خود الیاس روایت کرده که در وقت احتضارش گفت: شاهد باشید و این ساعت، ساعت دروغ گفتن نیست هر آینه شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: والله نمی‌میرد بنده‌ای که دوست دارد خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را پس آتش مس بکند او را. و این کلام را اعاده کرد دو بار و سه بار بدون آن که از او سؤال کنند.

و شیخ طوسی روایت کرده از احمد بن محمد بن عیسی بن قمی رحمه الله که به جهت طلب حدیث حرکت کردم به کوفه در آنجا حسن بن علی و شارا و از او سؤال کردم که کتاب علاء بن رزین و ابان بن عثمان را برای من بیاورید چون آورد گفتم به او دوست می‌دارم که اجازه دهی به من روایت کردن این دو کتاب را، گفت: خدا تو را رحمت کند چه عجله‌ای داری برو بنویس از روی آنها بعد سماع کن، گفت: گفتم که از حوادث روزگار ایمن نیستم، گفت، اگر من می‌دانستم که از برای حدیث، مثل تو طالبی است هر آینه بسیار اخذ حدیث می‌کردم چه آن که من درک کردم در این مسجد نهصد تن از مشایخ را که هر یک می‌گفت: حدیثی جعفر بن محمد.

مؤلف گوید: که از این روایت معلوم می‌شود که در سابق اهل قم چه قدر طالب حدیث بوده‌اند که شد رحال می‌کرده‌اند از قم تا کوفه به طلب حدیث و هم اعتماد ایشان به اصول بوده و روایت نمی‌کردند حدیث را

[صفحه ۶۴]

مگر با اجازه یا سماع از مشایخ.

او از مشایخ اجازه است و اجلاء اصحاب ائمه از او روایت می‌کنند.

ابن شهر آشوب در «مناقب» روایت کرده از او که گفت نوشتم در طوماری مسائلی چند که امتحان کنم به آن علی بن موسی علیه السلام را پس صبح حرکت کردم به سوی منزل آن حضرت، از بسیاری جمعیت که بر در خانه آن حضرت بود نرسیدم به در خانه، در این حال خادمی را دیدم که می‌پرسید: کیست حسن بن علی و شاء پسر دختر الیاس بغدادی؟ گفتم: ای غلام آن کس که تو می‌جویی منم؛ پس نوشته‌ای به من داد و گفت این است جواب مسائلی که با خود داری پس من به سبب این معجزه باهره یقین کردم به امامت آن حضرت.

### حسن بن علی بن فضال

قاضی نورالله در کتاب «مجالس» گفته که به خدمت حضرت امام موسی علیه السلام رسیده بود و از راویان حضرت امام رضا علیه السلام است و اختصاص تمام به آن حضرت داشت و جلیل القدر و عظیم المنزله و زاهد و صاحب ورع و ثقه در روایات بود. و در کتاب نجاشی از فضل بن شاذان منقول است که گفت: در یکی از مساجد نزد بعضی از قراء درس می‌خواندم در آنجا قومی دیدم که با هم سخنان می‌گفتند و یکی از آن میان می‌گفت که در کوه مردی است که او را ابن فضال می‌گویند و او عابدترین جماعتی است که ما دیده‌ایم و گفت که او به صحرا بیرون می‌آید و به سجده فرو می‌رود و آنگاه مرغان صحرا بر او جمع می‌شوند و او آنچنان از خود محو شده بر زمین می‌افتد که از دور گمان

[صفحه ۶۵]

می‌شود که جامه یا خرقة‌ای است و وحشیان صحرا نزدیک به او چرا می‌کنند و از او رمیده نمی‌شوند برای مؤانست که ایشان را به او حاصل شده.

فضل بن شاذان گوید پس از آن سخن گمان کردم که مگر آن حال کسی است که در زمان سابق بوده؛ و بعد از استماع آن سخن به اندک زمانی دیدم که شیخی خوش صورت نیکو شمائل از در درآمد و بر پدر من که با او نشسته بودم سلام کرد و پدر من

جهت تعظیم از جا برخاست و او را جای داد و گرمی داشت و چون بعد از لحظه‌ای برخاست من از پدر خود پرسیدم که: این شیخ کیست؟ گفت: این حسن بن علی بن فضال است. گفتم آن عابد فاضل مشهور؟ گفت: همان است. گفتم آن نخواهد بود می‌گویند که او در کوه می‌باشد. گفت: این همان است که در کوه می‌باشد. باز گفتم که او نخواهد بود که او همیشه در کوه می‌باشد. گفت: چه کم عقل پسری بوده‌ای، آیا نمی‌تواند بود که او در این ایام از آنجا آمده باشد؟ پس آنچه از اهل مسجد درباره حسن شنیده بودم بر پدر عرض کردم پدر گفت: آنچه شنیده‌ای درست است و این حسن همان حسن است. و حسن گاهی پیش پدر من می‌آمد پس من نزد او رفتم و کتاب ابن بکیر و غیر آن از کتب احادیث از او استماع نمودم و بسیار بود که کتاب خود را برمی‌داشت و به حجره من می‌آمد و بر من قرائت آن می‌نمود. و در سالی که طاهر بن الحسین الخزاعی که از سپه سالاران مأمون بود حج گزارد و به کوفه مراجعت نمود، چون تعریف فضایل و کمالات حسن نزد او کرده بودند کسی نزد حسن فرستاد و به او پیغام نمود که من از رسیدن به خدمت شما معذورم التماس دارم که شما قدم شریف به سوی من ارزانی دارید. پس حسن از رفتن نزد طاهر امتناع نمود و هر چند اصحاب او را در ملاقات طاهر ترغیب نمودند قبول

[صفحه ۶۶]

نکرد و گفت مرا با او نسبتی نیست. و از آن استغنا می‌دانستم که آن آمدن به خانه من از روی دینداری بود. و مصلائی او در [مسجد] جامع کوفه نزد ستونی بود که آن را سابعه و اسطوانه ابراهیم علیه السلام می‌گویند. وفات حسن در سال دویست و بیست و چهار بوده و از جمله مصنفات او کتاب زیارات و بشارات و کتاب نوادر و کتاب رد بر غلات و کتاب الشواهد و کتاب در متعه و کتاب در ناسخ و منسوخ و کتاب ملاحم و کتاب صلاة و کتاب رجال است.

### حسن بن محبوب السراد ابوعلی بجلی کوفی

(یقال الزراد)، ثقة جلیل‌القدر و از ارکان اربعه عصر خود و او را کتب بسیار است از جمله کتاب مشیخه و کتاب حدود و دیات و فرائض و نکاح و طلاق و کتاب نوادر که حدود هزار ورق است و کتاب تفسیر و غیره. از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند و از شصت نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده. و نقل شده که اهتمام محبوب پدر حسن در تربیت او به مرتبه‌ای بوده که جهت ترغیب او در اخذ حدیث با او قرار داده بود که به هر حدیث که از علی بن رئاب استماع کند و بنویسد یک درهم به او بدهد. و این علی بن رئاب از ثقات و اجلاء علماء شیعه کوفه است و روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.

وفات کرد حسن بن محبوب در آخر سال دویست و بیست و چهار به سن شصت و پنج.

[صفحه ۶۷]

### زکریا بن ادم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی

#### اشاره

ثقه جلیل‌القدر و نزد حضرت رضا علیه السلام صاحب منزلت بوده. شیخ کشی روایت کرده از زکریا بن ادم که گفت: عرض کردم به حضرت امام رضا علیه السلام که من می‌خواهم بیرون روم از میان اهل بیت خود که سفیهان در میان ایشان بسیار شده، فرمود: این کار ممکن زیرا که به واسطه تو [بلا] دفع می‌شود از ایشان همچنان که دفع می‌گردد از اهل بغداد به واسطه [قبر] حضرت ابوالحسن

کاظم علیه السلام.

و روایت کرده از علی بن مسیب همدانی که از ثقات اصحاب حضرت رضا علیه السلام است که گفت: عرض کردم به حضرت امام رضا علیه السلام که راه من دور است و همه وقت نمی‌توانم به خدمت شما برسم از کی احکام دین خود را اخذ کنم؟ حضرت فرمود: من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا؛ یعنی بگیر معالم دین خود را از زکریا بن آدم القمی که مأمون است بر دین و دنیا.

و از جمله سعادات که زکریا بن آدم به آن فائز شد آن بود که یک سال با حضرت امام رضا علیه السلام از مدینه به مکه برای حج مشرف شد و زمیل آن حضرت بود تا مکه. ظاهرا مراد آن است که هم محمل آن حضرت بود.

و علامه مجلسی از «تاریخ قم» نقل کرده که در مدح اهل قم فرموده اکثر اهل قم از اشعریین می‌باشند و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم دعاء آمرزش کرده در حق ایشان و گفته: اللهم اغفر للأشعریین صغیرهم و کبیرهم.

و هم فرموده: اشعریون از منند و من از ایشانم؛ و از مفاخر ایشان آن است که اول کسی که ظاهر کرد شیعیگی را به قم موسی بن عبدالله بن سعید اشعری

[صفحه ۶۸]

بود و نیز از مفاخر ایشان است آن که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود به زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری خداوند دفع می‌کند بلا را به سبب تو از اهل قم، همچنان که دفع می‌کند بلا را از اهل بغداد به واسطه قبر موسی بن جعفر علیه السلام، و هم از مفاخر ایشان است آن که ایشان وقف کردند مزرعه‌ها و ملک‌های بسیار بر ائمه علیهم السلام، و آن که ایشانند اول کسانی که خمس فرستادند به سوی ائمه علیهم السلام و آن که ائمه علیهم السلام اکرام کردند جماعت بسیاری از ایشان را به هدیه‌ها و تحفه‌ها و کفن‌ها، که از آن جماعت می‌باشند، ابو جریر زکریا بن ادیس و زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد و غیر ایشان.

شیخ کشی روایت کرده به سند معتبر از زکریا بن آدم که گفت: وارد شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام از اول شب و تازه مرده بود ابو جریر زکریا بن ادیس قمی پس حضرت سؤال کرد مرا از او و ترحم فرمود براو یعنی فرمود: رحمه الله و لم یزل یحدثنی و احدثه حتی طلع الفجر فقام علیه السلام فصلی الفجر و پیوسته سخن می‌گفت با من و من سخن می‌گفتم با او تا صبح طلوع کرد پس حضرت برخاست و نماز فجر گذاشت.

مؤلف گوید: که ظاهر این روایت آن است که آن شب را حضرت تا صبح بیدار بودند و با زکریا سخن می‌فرمودند پس باید آن سخنان مطالب خیلی مهمه باشد و آن نیست جز مذاکره علوم و اسرار.

بلکه از ظاهر روایت در می‌آید که حضرت رضا علیه السلام آن شب را به نوافل ليله اشتغال پیدا نکردند و این نبود مگر به واسطه آن که اشتغال داشته‌اند به چیزی که افضل بوده و آن مذاکره علم است. شیخ صدوق در آن مجلسی که املا فرموده بر مشایخ از مذاهب امامیه،

[صفحه ۶۹]

فرموده: و کسی که احیا بدارد شب بیست و یکم و سوم ماه رمضان را به مذاکره علم پس او افضل است.

### قبر زکریا بن آدم

و بالجمله، قبر او در وسط قبرستان قم در محوطه معروف به شیخان کبیر معروف است و در جوار او است قبر پسر عمویش زکریا بن ادیس بن عبدالله بن سعد اشعری قمی معروف به ابو جریر به (ضم جیم) که از اصحاب امام رضا علیه السلام و هم در جوار او مدفون است، آدم بن اسحاق بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری که فرزند برادر زکریا بن آدم است و ثقه و جلیل است و در اصحاب

حضرت جواد علیه السلام شمرده شده و زکریا بن آدم در اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام شمرده شده.

### صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی کوفی بیاع سابری

ثقه جلیل و عابد زاهد ورع نبیل فقیه مسلم و صاحب منزلت نزد حضرت رضا - صلوات الله و سلامه علیه - جلالت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود.

صاحب «مجالس المؤمنین» فرموده در «کتاب خلاصه» و «کتاب ابن داود» مسطور است که او اوثق اهل زمان خود بود نزد اصحاب حدیث و غیر ایشان و از راویان حضرت امام رضا و امام محمد جواد علیهما السلام و وکیل ایشان بود و پدر او از راویان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و نزد آن حضرت منزلتی عظیم داشت.

[صفحه ۷۰]

و صفوان در مال تجارت شریک بود با عبدالله بن جنبد و علی بن نعمان که از جمله مؤمنان بودند و هر یک از ایشان در روزی پنجاه و یک رکعت نماز می‌گزاردند پس در بیت الحرام با همدیگر عهد نمودند که هر یک از ایشان که بعد از دیگری ماند نمازهای او را بگذارد و روزه او را بدارد چون صفوان بعد از ایشان ماند بر آن عهد هر روز یکصد و پنجاه و سه رکعت نماز می‌گزارد و در هر سال سه ماه روزه می‌داشت و زکات مال خود را سه بار اخراج می‌نمود و همچنین هر تبرعی که از برای خود می‌کرد از برای ایشان دو برابر به جا می‌آورد و ثواب آن را بر روح آن برادران مؤمن هدیه می‌فرمود.

و شیخ طوسی فرموده که صفوان از چهل نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و کتب بسیار تصنیف کرده مانند کتاب‌های حسین بن سعید، و له مسائل عن ابی الحسن موسی علیه السلام.

و شیخ کشی نقل کرد که صفوان بن یحیی در سال دویست و ده در مدینه مشرفه وفات کرد، حضرت امام محمد تقی علیه السلام برای او حنوط و کفن فرستاد و امر فرمود اسماعیل بن موسی علیه السلام را که نماز بخواند بر او.

### محمد بن اسماعیل بن بزیع ابو جعفر

ثقه و صحیح، از صلحای طایفه امامیه و از ثقات ایشان و بسیار جلیل و از اصحاب حضرت ابوالحسن موسی و رضا علیهما السلام و درک کرده حضرت جواد علیه السلام را.

و این محمد همان است که از حضرت جواد علیه السلام پیراهنی خواست که کفن خود نماید حضرت برای او فرستاد و امر فرمود که تکمه‌های او را

[صفحه ۷۱]

بکند و محمد در «فید» که اسم منزلی است در طریق مکه وفات کرد.

شیخ ثقه جلیل ابن قولویه به سند صحیح روایت کرده از محمد بن احمد بن یحیی الأشعری که گفت: من در فید با علی بن بلال روانه شدیم سر قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع پس علی بن بلال برای من گفت که صاحب این قبر برای من روایت کرد از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود هر که بیاید به نزد قبر برادر مؤمن خود و دست بر قبر او گذارد و هفت مرتبه بخواند سوره انا انزلناه را ایمن گردد از فرع اکبر یعنی ترس بزرگ روز قیامت.

و در روایت دیگر است که راوی گفته با محمد بن علی بن بلال رفتیم سر قبر ابن بزیع محمد در نزد سر قبر، رو به قبله نشست و قبر را جلو خود قرار داد و گفت: خبر داد مرا صاحب این قبر که شنید از حضرت جواد علیه السلام که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بنشیند نزد قبر او و رو به قبله کند و بگذارد دست خود را بر قبر و بخواند (انا انزلناه فی لیلۃ القدر) را هفت مرتبه ایمن شود



از فرع اکبر.

مؤلف گوید: که این ایمن بودن از فرع اکبر ممکن است برای خواننده باشد چنان که ظاهر خبر است و محتمل است برای میت باشد چنان که از بعض روایات ظاهر می‌شود.

و من دیدم در مجموعه‌ای، که شیخ شهید رحمه الله به زیارت قبر استاد خود فخر المحققین پسر آیه‌الله علامه رفت و فرمود نقل می‌کنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والد ماجدش به سند خود از امام رضا علیه‌السلام که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سوره قدر را و بگوید: اللهم جاف الارض عن جنوبهم و صاعد اليك ارواحهم و زدهم منك رضوانا و اسکن اليهم من رحمتك ما تصل به وحدتهم و تونس [صفحه ۷۲]

وحشتم انك على كل شيء قدير. ایمن شود از فرع اکبر خواننده و میت.

و از جمله چیزهایی که دلالت دارد بر جلالت محمد بن اسماعیل و اختصاصش به حضرت امام رضا علیه‌السلام آن چیزی است که نقل شده از جناب سید مرتضی والد علامه طباطبائی بحرالعلوم که در شب ولادت پسرش علامه بحرالعلوم مذکور در خواب دید که حضرت امام رضا - صلوات الله علیه - محمد بن اسماعیل بن بزيع را فرستاد با شمعی و آن شمع را روشن کرد بر بام خانه والد بحرالعلوم پس بلند شد روشنایی آن شمع به حدی که نهایت آن دیده نمی‌شد.

مؤلف گوید: شکی نیست که آن شمع علامه بحرالعلوم بوده که روشن کرد دنیا را به نور خود و کافی است در جلالت او شیخ اکبر جناب حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء - رضوان الله علیه - با آن فقاقت و ریاست و جلالت پاک کند خاک نعلین او را به حنک عمامه خود و به تواتر رسیده باشد تشریف او به ملاقات امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - و مکرر نقل شده باشد کرامات باهرات از او به حدی که شیخ اعظم صاحب جواهر در حق او فرماید: صاحب الکرامات الباهره و المعجزات القاهره. ولادت شریفش در کربلای معلی واقع شد در سال هزار و صد و پنجاه و پنج و قریب پنجاه و هشت سال نورش جلوه گر بود و در سال هزار و دویست و دوازده به غری (نجف) و غروب کرد و تاریخ فوتش مطابق شد با این مصرع: مهدیها جدا و هادیها.

## باورقی

[۱] بوعلی ابن سینا است، ژاژ یعنی سخنان هرزه و یاوه و بختری به حاء مهمله نام شاعری است که مدح خلفاء نموده که از جمله ایشان است متوکل. مؤلف ره.

[۲] این دو نفر از سر کردگان مأمون عباسی‌اند.

[۳] استاد ابوالقاسم قشیری گفته که این حدیث به این سند رسید به بعضی از امراء سامانیه پس نوشت آن را به طلا و وصیت کرد که با او در قبرش گذاشته شود پس چون وفات کرد در خواب کسی آمد از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟ گفت خداوند تعالی مرا آمرزید به سبب آنکه تلفظ کردم به لا اله الا الله و تصدیق کردم به محمد رسول الله صلی الله علیه و آله مخلصا و آن که این حدیث شریف را به طلا نوشتم به جهت تعظیم و احترام آن. مؤلف ره.

[۴] جاجیله معرب چاچله است یعنی افزای چرمی دست و پای.

[۵] و نیز مرحوم مؤلف در کتاب «سفینه» در باب شین از کتاب «مسلسلات» خبری از آن مجلله نقل نموده در فضل شیعه.

**درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان**

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

